

جوآن فالون

(جلد ۲)

لی هنگجی

انتشار اول ۱۹۹۶

چین، پکن

نسخه ترجمه فارسی

(ژانویه ۲۰۱۶)

گسترده‌گی جهان و نیز عظمت بدن کیهانی هرگز نمی‌تواند از طریق کاوش انسان شناخته شود. ریزی ماده نیز هرگز نمی‌تواند به‌دست انسان مشاهده یا اندازه‌گیری شود. ژرف بودن بدن بشری چنان است که از دانش بشر فراتر می‌رود، دانشی که بسیار محدود و سطحی است. حیات چنان پیچیده و متنوع است که برای انسان همیشه به‌صورت یک معما می‌ماند.

۲۴ سپتامبر ۱۹۹۵

فردی پلید از حسادت زاده می‌شود. از روی خودخواهی و خشم از «بی‌انصافی» فرض شده، شکایت می‌کند.
فردی خوب همیشه در قلبش نیک‌خواهی دارد. رها از نارضایتی و کینه، سختی را به‌عنوان لذت در نظر می‌گیرد.
فردی روشن‌بین و آگاه هیچ وابستگی ندارد. گم شدن مردم در توهم را در سکوت نظاره می‌کند.

۲۵ سپتامبر ۱۹۹۵

کسی که نادیده می‌گیرد
غم‌ها و لذت‌های عادی را،
یک تزکیه‌کننده است.
کسی که وابستگی ندارد
به ازدست دادن و به‌دست آوردن دنیوی،
یک آرهات است.

مه ۱۹۹۵

فهرست مطالب

۴.....	آموزش فا در جزیره لان تائو
۱۰.....	درس‌هایی از بودیسم
۱۲.....	افول نژاد انسان و ظهور موجودات روشن‌بین
۱۵.....	دانش و تزکیه دو چیز متفاوت هستند
۱۷.....	سرشت بودایی
۱۹.....	در دائو بدون تزکیه دائو
۲۰.....	داستان آفرینش انسان از خاک
۲۲.....	حدومرزهای علم نوین و وسعت و ژرفای فای بودا
۲۵.....	«تمام روش‌ها به یکی برمی‌گردد»
۲۷.....	بودیسم ذن افراط است
۲۹.....	سطوح درطول دوره تزکیه
۳۱.....	بودیست و دائویست
۳۲.....	هیچ اثبات و نمایشی هنگام نجات مردم و آموزش فا
۳۵.....	آنچه بودا انجام می‌دهد نجات مردم است، نه برکت و حفاظت
۳۶.....	افول بشریت و عقاید خطرناک
۳۹.....	بشریت درطول آخرین کالپا
۴۲.....	تزکیه حقیقی
۴۳.....	هشیار و منطقی باشید
۴۴.....	بصیرت
۴۵.....	چرا شخص چیزی نمی‌بیند
۴۶.....	مطالعه فا
۴۷.....	چگونگی ارائه دستگیری
۴۸.....	«خالی بودن» چیست؟
۴۹.....	ثابت‌قدم باشید
۵۰.....	آموزه‌های بودیسم کوچکترین و ضعیف‌ترین قسمت از فای بودا هستند
۵۱.....	«خرد» چیست؟
۵۲.....	منتظر بازنشسته شدن و سپس تزکیه کردن

آموزش فا در جزیره لان تائو

برخی افراد در طول زندگی‌شان در تزکیه موفق نمی‌شوند و برای ادامه تزکیه‌شان در زندگی‌های بعدی‌شان نیز عهده نمی‌بندند، از این رو محتمل است به صورت افراد عادی باز پیدا شوند و هیچ فرصت دیگری برای تزکیه نداشته باشند. در این حالت، آنچه در زندگی‌های قبلی‌شان تزکیه کردند به بخت و اقبال خوب تبدیل می‌شود. برای مثال، بسیاری از مقامات بلندپایه، بازپیداشده راهبان هستند. درحالی که تزکیه می‌کردند سختی‌های عظیمی را تحمل کردند و مقداری برکت جمع کردند، بنابراین باتوجه به اینکه تزکیه‌شان نهایتاً به موفقیت ختم نشد، مقامی بلندپایه یا امپراتور شدند.

اگر عهد می‌بستند که در زندگی بعدی‌شان دوباره تزکیه کنند، چنانچه در این زندگی در تزکیه موفق نمی‌شدند، آن عهد کمک می‌کرد که در زندگی بعدی‌شان یک رابطه کارمایی شکل دهند. به احتمال زیاد در زندگی بعدی در همان روش به تزکیه‌شان ادامه می‌دادند و احتمالاً به رابطه‌ای کارمایی برای تزکیه منجر می‌شد. اگر فردی چنین عهده می‌بندد، پس از بازپیدایی تحت مراقبت موجودات خدایی زمینی سطح پایین قرار نمی‌گیرد. وقتی باز پیدا می‌شود، استادش مراقب او خواهد بود، او را همراهی کرده و او را نظاره خواهد کرد و مطمئن می‌شود در خانواده‌ای متولد شود که تزکیه‌اش را تسهیل می‌کنند. بنابراین فرصتی برای تزکیه خواهد داشت.

بخش قابل توجهی از راهبان در برخی صومعه‌ها از عهده این برنخواهند آمد تا در تزکیه موفق شوند. دلایل اصلی‌ای که در تزکیه موفق نمی‌شوند این است که بسیاری از وابستگی‌ها از بین نرفته‌اند، نمی‌دانند چگونه تزکیه کنند، و فا را کسب نکردند. برخی افراد فکر می‌کنند با خواندن سوتراها به صورت ذکر، می‌توانند در تزکیه بوداشدن موفق شوند، اما اگر نتوانند وابستگی‌های بشری را دور بریزند، در تزکیه موفق نمی‌شوند. اما هرچه باشد، ذهن‌شان بر بودا متمرکز است، بنابراین بعد از اینکه بمیرند در معبد پرسه می‌زنند و دیگرانی که تزکیه می‌کنند را همراهی می‌کنند. وضعیت‌شان این گونه است. نمی‌توانید او را کاملاً یک شبح بنامید، اما نمی‌توانید یک راهب هم بنامید، چراکه موجودی بشری نیست. معضل بشریت درحال حاضر بسیار آشفته است. مسئله دیگر این است که، روی برخی مجسمه‌های بودا، بودا وجود ندارد و برخی بوداهای تقلبی نتیجه حاصل از عبادتی هستند که برخی افراد انجام داده‌اند. امروزه برخی افراد ریسمان باریک قرمزی از لباس را به درختی گره می‌زنند و می‌روند آن را عبادت کنند، و آنها کوه‌ها یا یک سنگ را عبادت می‌کنند. بعد از اینکه یک مجسمه بودا ساخته شد، آن را عبادت می‌کنند، علی‌رغم اینکه از میان تبرک نگذشته است. چنین عبادتی یک بودای دروغین به وجود می‌آورد. [این بوداهای دروغین دقیقاً شبیه بوداهای واقعی به نظر می‌رسند، اما تقلبی هستند و تحت لوای بوداها، کارهای بد انجام می‌دهند. این مسئله اغلب روی می‌دهد.

آسمان برای دستیابی فرد به درجه نهایی‌اش، شرایط جدی‌ای را وضع کرده است، برخلاف آنچه مردم تصور می‌کنند. در واقع، با فرا رسیدن دوره نوین، تأثیرگذار بودن بودیسم متوقف شد. بسیاری از افراد، دیگر نمی‌دانند چگونه تزکیه کنند و حالا انجام تزکیه سخت است. تفسیرهای بسیار زیادی از سوتراهای بودیستی، حالا در بودیسم یافت می‌شود. یک راهب یک توضیح ارائه می‌دهد، درحالی که دیگری برمی‌گردد و یکی دیگر ارائه می‌دهد. اما این گونه توضیحات منجر به گمراهی مردم می‌شود، و همگی در نقش آسیب رساندن به فای بودا عمل می‌کنند. مردم فقط از کلمات و معانی اصلی موجود در سوتراهای بودیستی می‌توانند به بینش‌های جدید برسند، و فقط به آن شکل می‌توانند به بینش حتی کوچکی برسند. اما حتی اگر آن، مقدار خیلی کوچکی از حقیقت باشد که درک کرده باشند، با آن، رشد کردند. و با خواندن دوباره، درباره حقیقت دیگری روشن می‌شوند، و دوباره رشد می‌کنند. در سطوح مختلف، به درک‌های مختلفی می‌رسند. برخی راهبان سعی کرده‌اند معانی سوتراهای بودیستی را بیان کنند و برخی حتی کتاب‌هایی نوشته‌اند که سعی می‌کند فای بودا را تشریح کند و تفاسیر انعطاف‌ناپذیری را بیان کند و ادعا می‌کنند که این جمله چنین و چنان معنی‌ای را دارد، معنی آن جمله چنین و چنان است، و جمله دیگر... اما جملاتی که در ابتدا بودا بیان کرد، در سطوح مختلف معانی مختلفی دارند و تمام مسیر تا قلمرو تاناگاتا گسترش می‌یابد. اما راهبی که آن کار را انجام می‌دهد، در سطح پایینی از تزکیه قرار دارد و به درک حقایق یک بودی‌ساتوا یا بودا نائل نشده است. اما سعی می‌کند معنی سوترای بودیستی را تشریح کند، در صورتی که آن، چیزی بیشتر از درک خودش در قلمرو خودش نیست. کلماتش معانی

سطح بالاتری را دربر ندارد و فقط دیگران را به درکی سطح پایین رهنمون می‌کند و آنها را آنجا گیر می‌اندازد. درواقع او مردم را به مسیری منحرف و پایین می‌برد. وقتی می‌گوید، «منظور بودا این بود که...» مردم با آن محدود می‌شوند. مردم به آن روش تفسیر می‌کنند و هیچ‌یک قادر نخواهند بود تا سطوح بالاتر تزکیه کنند.

تفاسیری این‌گونه، در طول نسل‌ها تکثیر یافته‌اند. وقتی مردم درباره‌ی تری‌پی‌تاگا [سه سبد]—سوتراها، قواعد، و رساله‌ها—صحبت می‌کنند، سوتراها باید به‌طور متفاوتی در نظر گرفته شوند؛ قواعد صومعه‌ای و رساله‌های فلسفی، هیچ‌یک نمی‌توانند هم‌سطح سوتراها پنداشته شوند. رساله‌ها به‌ویژه، مملو از نظرات درهم و برهم درباره‌ی فای بودا هستند و از معانی‌ای که فای بودا در ابتدا داشت می‌کاهند. راهبان امروزه، از واژه‌های غیرحرفه‌ای برای تشریح سوتراهای بودیستی استفاده می‌کنند، اما کاملاً ناموفق بوده‌اند. معنی اصلی آنچه بودا شاکيامونی آموزش داد دقیقاً همان‌طور بود که ظاهر شد، و هرگونه تفسیر یک انحراف خواهد بود. این یکی از دلایلی است که چرا برای راهبان امروزه سخت است که در تزکیه موفق شوند. اما راهبان این را نمی‌دانند و وقتی نمی‌توانند [معانی] اصلی سوتراهای بودیستی را درک کنند—که این مسئله روی می‌دهد، چراکه آنها با گرامر کلاسیک اولیه نوشته شدند—آنها به‌دنبال آثار مرجع می‌روند. اما آن آثار مرجع مملو از تفاسیر غیرمسئولانه‌ای هستند که نویسندگان براساس درک ناچیز خود بیان کردند. در طول تاریخ این مسئله یک مشکل بوده است. در زمان‌های کهن نیز این‌گونه بود، بنابراین به کتاب‌هایی که مدت‌ها پیش نوشته شده، چشم‌پسته باور نداشته باشید. آنها نیز استثناء نیستند و درواقع در نقش آسیب رساندن به فای بودا عمل کرده‌اند. بودا شاکيامونی گفت که دارمای او پس از چند سال مشخصی دیگر خوب نخواهد بود، و وقتی دوره‌ی پایان دارما فرا رسد، اهریمنان می‌آیند تا به دارما آسیب برسانند. این یکی از آن دلایل است.

در هندوستان دیگر بودیسم یافت نمی‌شود و این مسئله به‌خاطر رفتارهای غیرمسئولانه‌ی راهبان آنجاست. فردی در نظر گرفت که [سوترا] این معنی را می‌دهد و فرد دیگر، چیزی دیگر، و یک نابسامانی آشفته‌ای از نظرات مختلف درست کردند. این تفاسیر به هر درکی هم که رسیدند، معانی‌ای نبودند که منظور بودا شاکيامونی بود؛ معنی اولیه از دست رفته بود. به همین دلیل است که دیگر در هندوستان بودیسم وجود ندارد.

این اشکالی ندارد که بینش‌هایی که درک کردید را با همدیگر در میان گذارید، چراکه در این حالت شما در حال صحبت درباره‌ی تجربیات و بینش‌های خودتان از سوتراهای بودا هستید. چیز اشتباهی در این خصوص وجود ندارد و هیچ تبعات منفی ندارد. بدترین چیز این است از کلمات خودتان استفاده کنید تا معانی‌ای برای پاراگراف‌های سوتراهای بودا بیان کنید. هر جمله‌ی اصلی صرفاً محدود به درکی نیست که خود را در سطح مشخصی نمایان می‌کند. ممکن است پی ببرید اصلی که در آنجا بیان شده خیلی درست و خیلی خوب است، اما وقتی بیشتر رشد و صعود می‌کنید، پی خواهید برد که همان جمله حاوی حقیقتی بالاتر است.

بودا شاکيامونی چهل و نه سال برای اشاعه‌ی دارمای خود صرف کرد. در ابتدا در سطح تاتاگاتا نبود، و برخی از فای‌هایی که آموزش داد خیلی سال پیش آموزش داده شده بود. اما او پیوسته آموزش می‌داد و آنچه در سال‌های آخر و پیش از نیروانایش آموزش داد به‌طور گسترده‌ای متفاوت از چیزی بود که اوایل آموزش داد. زیرا خود او از روند پیوسته رسیدن به بینش‌ها و رشدهای جدید گذشت و خود او به‌طور پیوسته در حال انجام تزکیه بود. اما حقیقت این است که او برای بشریت اصول جهان را به‌جای نگذاشت؛ این مردم امروزه هستند که آن را فا یا سوترا می‌نامند. وقتی بودا شاکيامونی زنده بود هیچ سوترایی نبود. این محتوا محصولی از این بود که بعداً مردم کلمات بودا شاکيامونی را به‌خاطر آوردند و در این روند گردآوری، خطاهایی وجود داشت. معنی واقعی برخی از گفته‌های بودا شاکيامونی عوض شد، اما به‌رحال انسان در آن زمان اجازه داشت که فقط آن اندازه بداند. هیچ‌یک از این‌ها تصادفی نبود؛ بلکه مقدر شده بود که این‌گونه باشد. زیرا در گذشته هیچ کسی جرأت نمی‌کرد مسائل تزکیه را به‌صورت واژه‌های بسیار واضح و شفاف بنویسد و آنها را برای موجودات بشری به‌جای بگذارد. مردم مجبور بودند که خودشان به هر چیزی پی ببرند. موجودات بشری در توهم هستند و هیچ‌چیزی نمی‌دانند. برای آنها بسیار سخت است که به بینش‌هایی نسبت به مسائل برسند.

آنچه بودا شاکيامونی در طول زندگی خود برای انسان به جای گذاشت عمدتاً احکام صومعه‌ای بود. وقتی بودا شاکيامونی نهایتاً نزدیک به رسیدن به نیروانا بود، یکی از مریدانش از او پرسید: «حالا که استادمان در حال ترک کردن است، چه کسی را باید به عنوان استادمان در نظر بگیریم؟» پاسخ بودا شاکيامونی این بود: «احکام را به عنوان استادتان در نظر بگیرید.» و در واقع، احکامی که پشت سر به جای گذاشت، می‌توانست تزکیه‌کنندگان را به نائل شدن به کمال راهنمایی کند. احکام درحالی وضع می‌شدند که او هنوز زنده بود، درحالی که نسل‌های بعدی، چیزهایی را که بعداً از طریق استخراج آنچه او در گذشته گفته بود نوشتند، به عنوان سوترا مورد تجلیل قرار دادند. من اولین کسی هستم که به طور واقعی مسائل تزکیه را به موجودات بشری هدیه دادم؛ این کار هرگز در گذشته انجام نشده است. کاری را انجام داده‌ام که هیچ‌یک از پیشینیان هرگز انجام نداده‌اند و به مردم نردبانی به سوی آسمان داده‌ام.

مذاهب در واقع برای دو منظور وجود دارند. اول اینکه، برای آنهایی که خوب هستند و می‌توانند تزکیه کنند به طور واقعی ممکن می‌سازد که راه را کسب کنند؛ دوم اینکه، می‌توانند تضمین کنند که اخلاقیات اجتماع بشری در سطح نسبتاً بالایی بماند. اینها دو کاری هستند که مذاهب قرار است انجام دهند. آنچه در حال اشاعه آن هستم، بدین منظور نیست که یک مذهب باشد. اما به هر حال، اشاعه واقعی فا و نجات مردم همان اثر را خواهد داشت: یعنی، اینکه مردم به طور واقعی «راه» را پیدا کنند و تزکیه کنند، به شما مسیری ارائه دهد؛ و بگذارد بسیاری از افرادی که فا را شنیده‌اند و کتاب را خوانده‌اند از برخی اصول آگاه شوند، حتی اگر نخواهند تزکیه کنند، و از این رو پس از آن، به طور عمدی کارهای بد یا مخرب انجام نمی‌دهند. بنابراین نتیجه مشابه است، به طوری که اخلاقیات بشری در سطح نسبتاً بالایی حفظ می‌شود. این منظور نیز برآورده می‌شود. اشاعه واقعی یک روش و آموزش مردم—آیا آن به منزله نجات مردم نیست؟

در دوران ماقبل تاریخ، برخی تمدن‌های بشری بیشتر دوام آوردند و برخی کمتر، به طوری که برخی دوام قابل ملاحظه‌ای داشتند. در هر دوره، مسیری که بشریت برای توسعه علم برگزید متفاوت بود. امروزه مردم درون چارچوب توسعه علم نوین عمل می‌کنند و نمی‌توانند بدانند که راه‌های دیگری نیز برای توسعه آن وجود دارد. حقیقت این است که علم چین باستان کاملاً متفاوت از علمی بود که از اروپای نوین آمد. علم چین باستان مطالعاتش را مستقیماً بر زندگی بشری و جهان متمرکز می‌کرد. افراد باستان جرأت می‌کردند چیزهایی که ناملموس و نامرئی بودند را کاوش کنند و قادر بودند وجود آنها را تصدیق کنند. درحالی که فرد آنجا نشسته و مدیتیشن انجام می‌دهد حس‌هایی که دارد به طور فزاینده‌ای رشد کرده و قوی می‌شود، نهایتاً به حدی می‌رسد که این حس‌ها نه تنها مشخص و چشمگیر می‌شود، بلکه چیزی ملموس و مرئی نیز می‌شود. از این رو چیزی که شکلی ندارد خود را فراتر برده تا چیزی با شکل شود. بنابراین افراد باستان مسیری متفاوت را برگزیدند، مسیر کاوش اسرار زندگی و ارتباطات بین بدن بشری و جهان—مسیری کاملاً متفاوت از علوم تجربه‌گرای امروزی.

درواقع ماه به دست انسان ماقبل تاریخ ساخته شد، و درون آن خالی است. انسان ماقبل تاریخ کاملاً پیشرفته بود. امروزه مردم عقیده دارند که اهرام به دست مصریان ساخته شد، و سعی کرده‌اند مشخص کنند این سنگ‌ها از کجا منتقل شدند. اما اصلاً این گونه نیست. در واقع اهرام به تمدنی ماقبل تاریخ تعلق دارند و در مرحله‌ای زیر آب رفتند. به خاطر تغییراتی که پس از آن روی زمین روی داد—یعنی، چندین جابجایی در صفحات قاره‌ای—این اهرام دوباره سر از آب درآوردند. با گذشت زمان، تعداد افراد در آن منطقه زیادتر شد، به طوری که ساکنین جدید به تدریج به عملکرد [این اهرام] پی بردند—یعنی، می‌توانند چیزهایی را برای مدتی بسیار طولانی نگه دارند. بنابراین اجساد بشری را درون آنها قرار دادند. اما این افراد، همان‌هایی نبودند که این اهرام را ساختند؛ مصریان صرفاً آنها را کشف کردند و از آنها استفاده کردند. در مرحله‌ای بعد، مصریان نمونه‌های کوچک‌تر این اهرام را براساس آن اهرام اولیه بنا کردند، و بدین شکل دانشمندان را سردرگم کردند.

امروزه انسان صرفاً قادر است از منظر دانش کنونی به چیزها بنگرد، به طوری که بارزترین نتیجه آن، این است که بسیاری از قواعد و بدیهیاتی که بسیاری از دانشمندان وضع کردند، عملاً مردم را خفه می‌کند. داروین گفت که انسان از میمون تکامل یافت و مردم هر جایی بر این باورند که انسان از میمون تکامل یافت. در نتیجه، آنها در پی این رفته‌اند که این و آن چیز را از آن نظریه نتیجه‌گیری کنند. در حال حاضر، علم چیزهای خاصی را کشف کرده است که بسیار دورتر از تاریخ تمدن نوین می‌رود، اما

مردم جرأت نمی‌کنند چنین چیزهایی را تأیید کنند و به‌جای آن، آنها را به‌عنوان غیرممکن در نظر می‌گیرند و بدون حساب و کتاب دربارهٔ مسائل نظریاتی ارائه می‌دهند و حرف‌های بی‌معنی می‌زنند. روزی یک علم بدن بشری پدیدار خواهد شد. فیزیک، شیمی و سایر روش‌های علمی آینده به احتمال زیاد بر پایه‌ای متفاوت توسعه خواهند یافت، اساسی که لزوماً همگی از غرب نیستند. بدیهیاتی که علم تجربه‌گرایی امروزی وضع کرده بسیار باریک هستند، و فقط چیزهایی را تأیید می‌کند که مرئی و ملموس هستند؛ هر چیزی که با چشمان دیده یا لمس نشود مورد تأیید قرار نمی‌گیرد. بدیهیات علمی‌اش اصلاً علمی نیست و انسان را کاملاً محبوس کرده است. وقتی فردی از طریق ابزار علمی به چیزهایی پی می‌برد که طبیعتاً نامرئی و ناملموس هستند، آیا آن علم نیست؟ آیا نباید آن را علم در نظر گرفت؟

درک واقعی ماده شباهت کمی با درک دانشمندان امروزی از آن دارد. وقتی دانشمندان امروزی چیزهایی مانند نوترینوها و اتم‌ها را مطالعه می‌کنند، عقیده دارند که آن ایمن نیست، چراکه ذرات اگر در محفظهٔ سربی قرار نداشته باشند تشعشع خواهند داشت. این درک آنها براساس نظریه‌های موجودی است که در محدودهٔ گسترهٔ تحقیقاتی‌شان است. اما این صرفاً آن مقدار کمی است که می‌دانند. در واقع، تمام اشیاء زنده هستند. بودا شاکيامونی همین را بیان کرد. بدون توجه به اینکه چه بعدی باشد، ماده‌ای که آنجا یافت می‌شود به‌صورت مادی وجود دارد درحالی که درعین حال زنده است. نوترینوها، اتم‌ها، اشعه‌های گاما، و ماده در سطوح حتی ریزتری همگی می‌توانند کنترل شوند، اما فرد باید به سطح مورد نیاز برای انجام آن برسد. گونگی که از طریق تزکیه رشد می‌دهیم در واقع تشعشع قدرتمندی دارد که تزکیه‌کننده در کنترل آن کاملاً تواناست. علم امروزی در حال تشریح این است که این جهان چگونه شکل گرفت، هرگونه نظریه‌ای ارائه می‌دهد و سعی می‌کند نظریهٔ خود را قطعی کند. درکی بالاتر این است که این جهان از زمان و مکان تشکیل شده است. و در واقع، در بنیادی‌ترین سطح، این جهان از انرژی تشکیل شده است. هرچه ماده ریزتر باشد، رادیواکتیویتهٔ آن بیشتر است و این چیز است که در بنیادی‌ترین سطح روی می‌دهد. دانشمندان امروزی آنقدر پیش نرفته‌اند که این را تأیید کنند، چراکه دانش‌شان در آن مرحله نیست.

ماده در سطح بی‌نهایت ذره‌بینی—در حالتی که ماورای ریزی است—مشکل از یک مادهٔ اصلی است که در واقع زنده نیست. این شکلی از مادهٔ اصلی است که نمی‌تواند با استفاده از روش تفکر موجود بشری فهمیده شود. این مادهٔ اصلی وحشتناک است، چراکه هر شئی که در آن بیفتد متلاشی شده و از بین می‌رود. صریح بگوییم، این مادهٔ اصلی، نمی‌تواند ماده نامیده شود. این جهان ویژگی خاصی دارد، که جن‌شن‌رن نامیده می‌شود. چرا این‌طور است که ذرات کوچک اشیاء همگی شامل جن‌شن‌رن هستند؟ درحقیقت، جن‌شن‌رن قادر است این اصلی‌ترین ماده را گردهم آورد و کامل باقی نگه دارد—آن اصلی‌ترین چیز که نمی‌تواند کاملاً ماده نامیده شود—و در نتیجه آن اصلی‌ترین چیز را گردهم می‌آورد و کامل باقی نگه می‌دارد و ریزترین نوع مادهٔ بنیادی را شکل می‌دهد. پس از شکل‌گیری آن، انواع گوناگون ذرات بی‌نهایت ریز ماده براساس آن گردهم می‌آیند و این ذرات ریز به‌طور منظم در شکل خاک، سنگ، فلز، نور، و زمان، دوباره گردهم می‌آیند که در بعدها می‌تواند یافت می‌شوند—مواد اولیهٔ این جهان. این‌ها نیز شکل‌های بزرگتر ماده را پدید آورده و اشیاء گوناگون را بوجود می‌آورند. بنابراین وقتی تمام چیزها و اشیاء از این ویژگی خاص جهان بوجود می‌آیند، طبیعتاً کیفیت بازدارندهٔ فای این جهان را در خود دارند. بنابراین، تمام مواد سرشت بودایی دارند—یعنی، جن‌شن‌رن، عاملی که این جهان را تشکیل می‌دهد. و این فای بودا است که دائو نیز نامیده می‌شود.

تمام چیزها زنده هستند و سرشت بودایی را در خود دارند؛ صرفاً این‌طور است که مستعد فرسوده شدن هستند. بجز ویژگی خاص جن‌شن‌رن، هر شکلی از مادهٔ مشتق‌شده پس از فرسوده شدن با خطر مهلکی مواجه است—یعنی، فرسایش و متلاشی شدن یک چیز مادی. به عبارت دیگر، اشیاء متلاشی می‌شوند. جامع‌تر بگوییم، وقتی اشیاء متلاشی می‌شوند، بدین معنی است که سطوح پایین جهان بدتر شده و کیفیت خود را از دست می‌دهند، و عملکرد فای متوقف می‌شود. وقتی عملکرد قانون در قلب مردم متوقف شود، موجودات بشری بد و ناپسند می‌شوند، و دیگر به ارزش اخلاقی پایبند نیستند. وقتی اخلاقیات بشری در حالتی طبیعی حفظ شود، فای می‌تواند ثابت و پایدار بماند؛ این تا وقتی امکان‌پذیر است که قلب بشری بد و ناپسند نشود. اما اگر این‌طور نشود، یک موجود بشری باید از میان بازپیدایی بگذرد، و بنابراین بدون توجه به اینکه در چرخهٔ تولد دوباره چه چیزی شود—

خواه یک گیاه باشد یا یک حیوان، یک شئی مادی، سیمان، یا ماسه—هرچه که باشد، باز هم کارمایش را با خود حمل می‌کند. و از این رو، با نگاه به آن از این منظر، وقتی بشریت فاسد شود، فقط جامعه بشری نیست که فاسد می‌شود، بلکه تمام چیزها فاسد می‌شوند. در دوره پایان دارما، زمین، بعدهای خاصی از جهان، گل‌ها، علف‌ها، و درختان همگی کارما دارند.

با وجود بازپیدایی، این امکان‌پذیر است که یک موجود بشری در یک زندگی یک بشر به دنیا بیاید و در زندگی بعدی یک حیوان. در واقع بازپیدایی به بازپیدا شدن به صورت یکی از شش مجموعه از موجودات [که به طور سنتی آن گونه پنداشته می‌شود] محدود نیست. این شش مجموعه صرفاً چیز است که بودا شاکيامونی توصیف کرد. یک موجود ممکن است به صورت یک موجود بشری، یک موجود آسمانی، یا یک اهریمن /سورا/ باز پیدا شود، همان طور که ممکن است به صورت چیزی مانند یک حیوان وحشی، یک حیوان اهلی، یا یک شئی مادی باز پیدا شود.

اگر علم انسان قرار است تا سطح خاصی توسعه یابد، اولین و مهم‌ترین چیز این است که استاندارد اخلاق بشری باید ارتقاء یابد، وگرنه چیزی مانند جنگ کیهانی به راه می‌افتد. موجودات بشری هرگز قادر نخواهند بود از طریق فناوری به قلمرو بوداها برسند. چرا این طور است؟ آنچه بوداها و موجودات آسمانی تحت فرمان خود دارند، علوم و فناوری‌هایی بالاتر از علوم و فناوری‌های بشریت است. به عبارت دیگر، اگر موجودات بشری بخواهند به چنین مرتبه‌ای برسند، صرفاً از طریق ابزار علم و فناوری نمی‌توانند به آن برسند. اگر ابزارهای علمی و فناوریانه توانایی چنین پیشرفتی را می‌داشت، واقعاً فجایع طبیعی روی می‌داد. زیرا اگر موجودات بشری از طریق فناوری به قلمرویی به آن حد بالا می‌رسیدند و چنان قدرت‌هایی خدایی عظیمی را به دست می‌آوردند، اما ذهن‌شان هنوز پر بود از ستیز، طمع، امیال جنسی، خواست‌های گوناگون، حسادت و انواع و اقسام وابستگی‌ها، شامل شهرت و منفعت—اگر هرگونه وابستگی‌هایی را آنجا می‌بردند—آسمان‌ها دچار هرج و مرج می‌شدند. بنابراین مطلقاً مجاز نیست که این وضعیت روی دهد.

تنها راه برای موجودات بشری برای رسیدن به چنان مرتبه‌ای، تزکیه است. فقط با رها کردن خود از وابستگی‌ها و امیال، از طریق تزکیه طاق‌فرا و با جذب شدن در ویژگی خاص این جهان—جن شس رن—رسیدن به سطحی به آن حد بالا امکان‌پذیر است. اما علم چیست؟ آنچه بوداها و خدایان تحت فرمان خود دارند بالاترین علم است. درک آنها از ماده، عالی است و در سطوح ذره‌بینی می‌توانند تا درجه ذره‌بینی خاصی، ماده را درک کنند، همین‌طور شکل‌های بزرگتر ماده که در این جهان وجود دارد. در حال حاضر، روشی که موجودات بشری برای آن مفهوم‌آفرینی می‌کنند این است که، این چیز مادی اینجا وجود دارد، بعد مولکول‌ها وجود دارند، و سپس پایین‌تر، اتم‌ها وجود دارند و غیره. و در خصوص ماده‌ای که بالاتر است، آنها عقیده دارند که سیارات بزرگترین هستند. اما سیارات بزرگترین شکل ماده نیستند؛ چیزهای دیگر حتی بزرگتری نیز وجود دارند. بوداها توانایی این را دارند که شکل‌های کاملاً بزرگتر ماده را ببینند، همین‌طور شکل‌های کاملاً کوچکتر در سطح ذره‌بینی. حتی با این توانایی‌ها، بوداها، شامل تاتاگاتاها، هنوز نمی‌توانند منشأ ماده را ببینند؛ حتی تاتاگاتاها نمی‌توانند ببینند که این جهان نهایتاً چقدر بزرگ است.

موجودات در آسمان‌ها می‌گویند خیلی سخت است که تزکیه کرد، و تزکیه تقریباً غیرممکن است. و چرا این را می‌گویند؟ زیرا بوداها هیچ سختی برای تحمل کردن ندارند. بوداها در آسمان‌ها هیچ سختی ندارند. تمام چیزهایی که دارند خوشایند و مسرت‌بخش است، و هر چه بخواهند می‌توانند داشته باشند—نهایت زندگی آسوده. پس در این باره بیندیشید: در حالی که قدرت‌های خدایی گسترده‌ای دارند و هیچ سختی ندارند، چگونه می‌توانند تزکیه کنند؟ واقعاً برایشان سخت است که رشد کنند. برای موجودات بشری راحت‌تر است که تزکیه کنند، اما اگر انسان‌ها به آن قلمرو بالاتر نرسند، هیچ‌یک نمی‌توانند به آنجا صعود کنند. مانند یک بطری پر از مواد زائد است که نمی‌تواند تا سطح آب بالا بیاید. قطعاً برای یک فرد نیز همین‌طور است که نمی‌تواند بدون پالایش خود به آنجا صعود کند.

خرد بزرگ یک بودا به خرد بزرگ او درون قلمرو او اشاره می‌کند. یک بودا که سطحش دو برابر بالاتر از سطح تاتاگاتا است، حقیقت جهان را در سطح بسیار بالاتری درک می‌کند. وقتی درباره سه‌هزار دنیا صحبت می‌کند، منظورش این نیست که

هر ذره شن، آنها را دارد. افراد آگاه‌شده بزرگ پی برده‌اند که برخی شن‌ها و سنگ‌ها آنها را دارند. اما برخی سنگ‌ها ندارند. برای مثال، گرانیت ندارد. درخصوص برخی سنگ‌ها، وقتی یکی از آنها را برمی‌دارید، دنیایی بی‌نهایت وسیع می‌بینید، و [موجوداتی که آنجا حضور دارند] شبیه موجودات بشری هستند. حتی اگر [آن سنگ را] پرتاب کنید، آنها ارتعاش را حس نمی‌کنند، چراکه صرفاً این‌گونه هستی دارند؛ اگر آن را جایی پایین بگذارید یا حتی اگر آن را در آب فرو ببرید، آب نمی‌تواند وارد بُعد آن شود.

این دنیایی وسیع است. روشی که موجودات بشری اندازه‌اشیاء را می‌بینند درواقع اشتباه است. چیزی مانند «اندازه»، به شکلی که مردم عادی برای آن مفهوم‌آفرینی کردند وجود ندارد. شما می‌بینید که یک شیء این‌گونه است، اما این فقط چگونگی تجلی آن برای مردم عادی است. خواه یک قطعه کاغذ باشد، یک نقاشی یا یک برگه بسیار نازکی از کاغذ باشد—هر یک از آنها می‌توانند بدن‌های قانون (فائسن) روی خود داشته باشند. مردم عادی این را غیرقابل‌باور می‌یابند، اما آنها صرفاً مردم عادی هستند.

درواقع، در بعد فیزیکی‌مان در روی زمین، انسان تنها نوع انسان‌واره نیست. انسان‌واره‌هایی هستند که در دریاها ساکن هستند. در گذشته برخی افراد این را عمومی ساختند، اما اجتماع عادی نتوانست آن را بپذیرد و آن را اسطوره لقب دادند. اما درواقع، آنچه گفته شد درست بود. وقتی صفحات قاره‌ای شروع به جابجایی کردند، بسیاری از بستر دریاها پدیدار شدند. انسان‌واره‌هایی در کف اقیانوس وجود دارند، چندین نوع. برخی از آنها شبیه ما هستند، و برخی نسبتاً متفاوت هستند. برخی آبشش دارند، درحالی که برخی بالاتنه‌شان شبیه انسان است و پایین‌تنه‌شان شبیه ماهی است؛ برخی دیگر پاهایی شبیه انسان دارند و بالاتنه‌شان شبیه ماهی است.

درس‌هایی از بودیسم

امروزه، برخی از راهبان کتاب‌های بسیاری نوشته‌اند. اما چه چیزی نوشته‌اند؟ از هر کلمه و هر سطر، چی سیاه می‌تراود. خود این افراد نمی‌توانند این را ببینند؛ چیزهای درون آن‌ها به هم ریخته و درهم و برهم هستند. چنین پدیده‌هایی در دوره پایان دارما شایع هستند.

دارمای بودا شاکيامونی در هندوستان پدیدار شد، پس چرا دیگر در آنجا اثری از آن نیست؟ وقتی بودا شاکيامونی در قید حیات بود، افراد به چیزهایی که او آموزش می‌داد و الزاماتی که برای‌شان معین کرده بود، وفادار بودند. وقتی بودا شاکيامونی دارمای خود را آموزش می‌داد، اگر کسی آن را درک نمی‌کرد، می‌توانست از ایشان بپرسد. و اگر کار اشتباهی انجام می‌داد، بودا شاکيامونی می‌توانست او را تصحیح کند. پس از اینکه بودا شاکيامونی از این دنیا رفت، بسیاری از راهبان براساس تفسیر خودشان از کلمات بودا شاکيامونی، توضیحات اشتباه ارائه دادند. فرض کنید بودا شاکيامونی تا سطحی به بلندی یک ساختمان تزکیه کرده بود و راهبی معمولی فقط توانسته بود تا ارتفاع یک پا تزکیه کند، آیا آن راهب می‌توانست تمام معانی درونی دارما در تمام سطوح مختلف تا مرتبه آسمانی تاتاگاتا را درک کند؟ کلمات بودا شاکيامونی، در هر سطحی، روش تزکیه در آن سطح را دربردارد. به همین دلیل است که یک تزکیه‌کننده می‌تواند براساس درک‌هایی که در سطوح مختلف به آنها می‌رسد، به سوی بالا تزکیه کند. وقتی به سطح جدیدی تزکیه می‌کند همیشه آنجا فا خواهد بود تا او را راهنمایی کند. و به همین دلیل، هرگاه او به سطح جدیدی می‌رسد، به درک جدیدی از همان جمله از فا می‌رسد. با متن اصلی سوتراهای بودیستی، با هر بار خواندن درک جدیدی به دست می‌آورد. وقتی بیشتر رشد کردید و دوباره آن سوترا را بخوانید، دوباره درک جدیدی به دست می‌آورد. دقیقاً به این صورت، همان طور که به آموختن و تغییر و رشد درک‌تان ادامه می‌دهید، سطح تزکیه‌تان بالاتر می‌رود.

به محض اینکه برخی راهبان از منظر تفسیر خودشان درباره سوتراهای بودیستی صحبت می‌کردند، و با استفاده از واژه‌های مردم عادی این کار را می‌کردند، یا چنان کتاب‌هایی نوشتند، بلافاصله مردم را به داخل محدوده خودشان می‌کشاندند. آنها تفاسیر سوترای بودیستی را ارائه می‌کردند. کلمات بودا شاکيامونی، کلماتی از سطح بسیار بالایی بود و شامل معانی درونی بسیار زیادی بود. اما آن راهبان به هیچ‌یک از آنها آگاه نشدند. زیرا سطح تزکیه‌شان پایین بود! بنابراین وقتی بودیست‌ها کلام آنها را جدی و مهم در نظر می‌گیرند، این کلام آنها مردم را هدایت کرده و به چارچوب ادراکی آن راهبان محدودشان می‌کند. به نظر می‌رسد در حال انجام کار خوبی بودند، چراکه ظاهراً مردم را به مطالعه بودیسم ترغیب می‌کردند. اما آیا در واقع در حال تضعیف فای بودا نبودند؟ تضعیف فای بودا شکل‌های مختلفی به خود می‌گیرد. برخی از خرابکاران، آن را ستایش می‌کنند و در عین حال آن را تضعیف می‌کنند. پی بردن به چنین آسیبی و تشخیص آن، سخت‌ترین و مخرب‌ترین است. دقیقاً به همین دلیل، دارمای بودا شاکيامونی دیگر در هندوستان منتقل نمی‌شود.

بسیاری از افراد سعی می‌کنند آموزه‌های بودا شاکيامونی را تفسیر کنند، می‌گویند منظور او چنین و چنان بود. اما این صرفاً چیز است که آن افراد در سطح خودشان درک کردند. چشم سوم برخی از افراد باز است و در سطوح گوناگونی حقایق را دیده‌اند. اما [آنچه دیده‌اند] به بلندی و ژرفای آنچه بودا شاکيامونی در سطح تاتاگاتا دید نیست و بعدهایی که پشت سر گذاشته‌اند به آن وسعت نیست. و افرادی که چشم سوم‌شان در سطوح بسیار پایین باز است فقط می‌توانند بعدهای اندکی را ببینند و چیزهایی که می‌بینند در سطوح بسیار پایینی هستند. در بعدهای مختلف حقایق مختلفی وجود دارد، بنابراین وقتی می‌گویند به این یا آن شکل موضوعی را بیان می‌کنند، اصلاً این طور نیست. آنهایی که به طور غیرمسئولانه‌ای فا را تفسیر می‌کنند، مردم را به حدود حصرهای درک خودشان هدایت می‌کنند. بنابراین به من بگویید: آیا آنها در حال حفاظت از فای بودا هستند یا در حال آسیب رساندن به آن؟ به همین دلیل است که هیچ‌کسی اجازه ندارد حتی یک کلمه از سوتراها را تغییر دهد! فقط از آموزه‌های اصلی سوتراها روشن بین و آگاه شوید و فقط با آن تزکیه کنید. هیچ‌کسی اجازه ندارد حتی یک کلمه از سوتراهای بودا را به طور دلخواه تفسیر کند. اما اشکالی ندارد که فرد درباره درک‌های خودش صحبت کند. افراد می‌توانند افکار خود را با دیگران به اشتراک بگذارند و بگویند: «به درکی از موضوعی رسیدم... حالا به این معنی پی برده‌ام...» یا «این جمله به من اشاره می‌کند، یادآوری

می‌کند که خوب عمل نکردم. این عالی است.» وقتی آن شخص رشد می‌کند و دوباره آن را می‌خواند، پی می‌برد که همان جمله بیش‌تر جدیدی ارائه می‌دهد. شخص این‌گونه رشد می‌کند و بدین‌گونه است که افراد به مسائل روشن‌بین و آگاه شده و آنها را درک می‌کنند.

امروزه بودیست‌های غیرروحانی و راهبانی هستند که مطالب بسیار زیادی نوشته‌اند و آنچه را که نوشته‌اند به‌عنوان سوترا در نظر می‌گیرند. اما فقط فایه‌ای که یک بودا آموزش می‌دهد سوترا است! آن مطالبی که آنها می‌نویسند چگونه می‌تواند در حد سوترا باشد؟! و با این حال آنها را سوترا می‌نامند. بدتر اینکه، بسیاری از بودیست‌های غیرروحانی و راهبان، در طلب شهرت و منافع مادی هستند و عاشق فخر فروشی و خودنمایی هستند. وقتی دیگران آنها را تمجید و ستایش می‌کنند، مشعوف می‌شوند. یک تزکیه‌کننده واقعاً باید تزکیه خود را به‌انجام برساند. تزکیه واقعی رها شدن از وابستگی‌های بشری است. چیزهایی مانند در طلب شهرت و نفع در میان مردم عادی بودن، ستیزه‌جو بودن، خودنمایی، داشتن قلبی آکنده از حسادت—تمام امیال و وابستگی‌های بشری باید از بین بروند. پس وقتی نوبت به افرادی می‌رسد که میل شدیدی به پیشی‌گرفتن از دیگران و جلوه‌گری در جهان دنیوی دارند، می‌توان تصور کرد چه تعداد وابستگی را به‌نمایش می‌گذارند. تزکیه‌کنندگان واقعی وقتی به چنین افرادی نگاه می‌کنند خیلی متأثر می‌شوند. افرادی نیز هستند که بوداشدن را تزکیه می‌کنند اما میل شدیدی به پول و ثروت دارند. این را بلند نمی‌گویند، اما لحظه‌ای که قلب یا ذهن‌شان حرکتی می‌کند، افرادی که در سطوح بالایی از تزکیه قرار دارند یا بوداها آن را می‌دانند.

اینجا تمرکز بر افرادی است که [مانند روحانیون یا ساکنین صومعه‌ها] به‌طور تمام وقت تزکیه می‌کنند، اما برای بسیاری از افرادی که بودیسم را مطالعه می‌کنند نیز مصداق دارد. آیا واقعاً این افراد در حال یادگرفتن بودیسم هستند؟ هرچه باشد، تزکیه‌کنندگان چه چیزی را تزکیه می‌کنند؟ تزکیه چیزی نیست جز از بین بردن وابستگی‌ها. ارزش بسیار بسیار کمی باید برای امیال بشری عادی قائل شد. چرا این‌طور است که بسیاری از افرادی که دائو را کسب کرده‌اند رهسپار اعماق کوه‌ها شدند و مایل نیستند در دوره پایان دارما در صومعه‌ها بمانند؟ دلیلی که وارد کوه‌ها و جنگل‌ها شدند این است که پی بردند بسیاری از افرادی که ساکن صومعه‌ها بودند در حال انجام تزکیه واقعی نبودند. بسیاری از راهبان آنجا وابستگی‌هایی داشتند که نمی‌خواستند رها کنند، علیه یکدیگر نقشه می‌کشیدند، آنجا دیگر مکانی از پاکی و تزکیه واقعی نبود. بنابراین، آن تزکیه‌کنندگان از آنجا دور شدند و از آن دوری کردند.

بعد، صدمه و آسیب آشکاری وجود دارد که فرقه‌ها و روش‌های اهریمنی به‌بار آورده‌اند. شناخت این‌ها راحت است، و با یک نگاه می‌توان گفت آنها شیطانی هستند. اما آسیبی که به‌اسم بودیسم انجام می‌شود، شدیدترین است. چرا بودا شاکیامونی گفت که دارمیش دیگر نمی‌تواند مردم را در دوره پایان دارما نجات دهد؟ امروز دوره پایان دارما است. راهبان به‌سختی می‌توانند خود را نجات دهند، چه رسد دیگران را! مسائلی که در دوره پایان دارما روی می‌دهند را توصیف کرده‌ام، و برخی افراد ناگهان متوجه این حقیقت شده‌اند. توسعه جامعه امروزه وحشتناک است. فقط نگاهی بیندازید و خواهید دید که همه نوع چیزهای اهریمنی، درهم و برهم، پلید و کاذب پدیدار شده‌اند!

از این‌رو این حقایق را اینجا نشان دادیم، اما نامی از افراد خاصی به‌میان نیاوردیم. بسیاری از راهبان کتاب‌هایی نوشته‌اند و در ظاهر به‌نظر می‌رسد به‌منظور تبلیغ فای بودا است. اما در عمق وجودشان درباره شهرت و نفع شخصی است. مردم از من می‌پرسند: «درباره این و آن چه؟» و من پاسخ داده‌ام: «علی‌رغم شهرت زیادی که دارد، به‌طور لگام‌گسیخته‌ای سوتراهای بودیستی را تفسیر کرد و درباره خودش تبلیغ کرد. در واقع، از مدت‌ها پیش محکوم به جهنم شده است.»

سوتراها، قواعد و رساله‌ها—به‌استثنای سوتراها، اینها در نقش آسیب رساندن به معانی اصلی فای بودا هستند. امروزه افرادی هستند که درباره «سه سید» صحبت می‌کنند. اما در واقع سه سید وجود ندارد؛ فقط سوتراها وجود دارند و یک سوترا، یک سوترا است. بقیه نمی‌توانند معادل سوتراها در نظر گرفته شوند.

افول نژاد انسان و ظهور موجودات روشن بین

افول انسان از زمان [آدم و] حوا شروع نشد، آن طور که عیسی بیان کرد. این زمین از میان بیش از یک تمدن و دوره بدوی گذشته است؛ تمدن‌های ماقبل تاریخ وجود داشتند که نابود شدند. در برخی موارد، زمین به کلی نابود یا جایگزین شد، به طوری که زمینی کاملاً جدید بوجود آمد. آیا بشریت درباره فجایعی که دنیا را به پایان می‌رساند صحبت نکرده است؟ در واقع این مذاهب بوده‌اند که درباره این صحبت کرده‌اند. پس از گذشت زمان معینی، فاجعه‌ای بزرگ روی می‌دهد و پس از زمانی، فاجعه‌ای کوچک به وقوع می‌پیوندد. در فاجعه‌ای کوچک، مردم در مقیاسی محلی محو می‌شوند؛ وقتی منطقه خاصی بسیار بد شود، نابود می‌شود. زمین لرزه‌ها، به‌زیر آب رفتن صفحات قاره‌ای، طوفان شن، یا قحطی و جنگ وجود دارد. فاجعه‌ای کوچک، محلی است، در حالی که فاجعه‌ای بزرگ اغلب همه بشریت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. فاجعه‌ای بزرگ فقط پس از گذشت سال‌های بسیار زیاد روی می‌دهد. جابجایی صورت گرفته در روی زمین، شبیه حرکت اشیاء، الگوهای خاصی را دنبال می‌کند. فاجعه بزرگی که با جابجایی‌هایش هویدا می‌شود چیزی است که منجر به از بین رفتن بشریت می‌شود. اما تعداد اندکی از مردم زنده می‌مانند، و قسمتی از فرهنگی که به تاریخ قبل تعلق داشته را به ارث می‌برند و مانند زندگی عصر حجر زندگی می‌کنند. از آنجاکه تمام ابزار تولید نابود شده‌اند، نسل بعدی معضل حتی بدتری دارند، چراکه اکثر چیزها از یاد رفته است. بنابراین جمعیت مردم از حالتی بدوی شروع به ازدیاد می‌کند و با گذشت زمان، دوباره تمدن و تکنولوژی پیشرفته پدیدار می‌شود. وقتی نژاد بشر دوباره بد می‌شود، دوباره فجایع روی می‌دهند. از این رو چرخه تغییر و وجود دارد که در آن، دوره‌های شکل‌گیری، ایستایی و فساد وجود دارد.

به عبارت دیگر، فساد انسان امری اجتناب‌ناپذیر است. اما در هر عصر وقتی تمدنی پدید می‌آید، به‌طور ثابتی موجوداتی خدایی هستند که موجودات روشن بین بزرگ را به دنیای بشری می‌فرستند تا مردم را نجات دهند. هدف این است که از عدم تناسب بین فساد ذهن بشری و اشیاء و ماده در روی زمین، جلوگیری کرد. تمام موادی که این زمین جهان را می‌سازند یک ویژگی خاصی دارند. فقط با این ویژگی خاص امکان‌پذیر است که چیزهای بدون شکل اولیه را به ماده‌ای که شکل و حیات دارد شکل داد. اما این ممنوع است که ذهن بشری قبل از فاسد شدن ماده فاسد شود. به همین دلیل است که هر بار که تمدن یا فرهنگی در میان موجودات بشری پدید می‌آید، موجودات روشن بین بزرگ پدیدار می‌شوند. موجودات روشن بین بزرگ در تمام دوره‌های ماقبل تاریخ پدیدار شده‌اند. در تمدن کنونی، موجوداتی مانند عیسی، شاکيامونی و لائو‌تزی آمدند تا مطالب را به مردم بگویند. در مناطق متمدن دوره‌های مختلف، موجودات روشن بین مختلفی بودند و این مسئولیت را داشتند که به مردم آموزش دهند چگونه به خود واقعی شان برگردند. افرادی که قابلیت کسب دأو را داشتند قادر می‌کردند به کمال برسند؛ به مردم عادی نشان می‌دادند که چگونه به تقوا ارزش گذارند؛ و این الزام را داشتند که بشریت اخلاقیاتش را در حالت نسبتاً متعادلی حفظ کند، از این رو مطمئن می‌شدند که ذهن بشری به راحتی فاسد نمی‌شود. وقتی روزی در نهایت تمام مواد در جهان فاسد می‌شد، آنگاه دیگر درگیر آن نمی‌شدند. اما این روندی بی‌نهایت طولانی است.

در طول آن زمان‌ها، آنچه موجودات روشن بین سعی می‌کنند انجام دهند، جلوگیری از فساد انسان است، و ضمن انجام آن، آنهایی را که می‌توانند در تزکیه پیشرفت کنند قادر سازند تا از طریق تزکیه به‌طور واقعی دأو را کسب کنند. برخلاف آنچه داروین ادعا کرد، انسان از میمون تکامل نیافت. این نمونه‌ای از این است که انسان خود را کم‌ارزش می‌کند. موجودات بشری همگی از بعدهای بسیار زیاد این جهان، اینجا سقوط کردند. آنها دیگر مطابق با الزامات فا در سطح مربوط به خودشان در این جهان نبودند و از این رو باید سقوط می‌کردند، به طوری که به این سقوط ادامه دادند تا به سطح موجودات بشری عادی رسیدند. از منظر موجودات بالاتر، منظور از زندگی یک موجود بشری این نیست که صرفاً یک بشر باشید، بلکه این است که در روی زمین، در این وضعیت توهم، به سرعت بیدار شوید و برگردید. منظورشان واقعاً این است؛ آنها در حال باز کردن دری برای شما هستند. آنهایی که نتوانند برگردند هیچ گزینه دیگری بجز بازپیدایی نخواهند داشت، به طوری که به این بازپیدایی ادامه می‌دهند تا اینکه مقدار عظیمی کارما جمع می‌کنند و نابود می‌شوند. به همین دلیل است که زمین شاهد فجایع بسیاری بوده است.

اما از منظری دیگر، زمین چیزی بجز سطل آشغال جهان نیست. کهکشانشانها و سیارات بی‌شماری درون جهان‌های گسترده‌ای وجود دارند و روی هر سیاره‌ای موجوداتی وجود دارند. موجودات بشری وجود بعدهای دیگر را انکار می‌کنند، از این‌رو قادر نیستند آن موجودات را ببینند. آنها در بعدهای دیگر همان سیارات [که ما می‌بینیم] وجود دارند، نه بعد ما، و از این‌رو مردم عادی نمی‌توانند آنها را ببینند. مشابه این است که موجودات بشری می‌گویند این مریخ این بعد گرم است، اما اگر کسی به فراتر از این بعد می‌رفت، معلوم می‌شد که در آن بعد دیگر، چیزی سرد است. بسیاری از افراد با توانایی‌های فوق‌طبیعی به خورشید خیره می‌شوند، و پس از مدتی که خیره می‌شوند پی می‌برند که آن دیگر گرم نیست. و بعد از اینکه دوباره خیره می‌شوند، پی می‌برند که آن تاریک است. با نگاهی دوباره، دیده می‌شود که دنیایی سرد و طراوت‌بخش است. در این بعد مادی به یک شکل متجلی می‌شود، درحالی که در بعد مادی دیگری به شکل دیگری متجلی می‌شود. بنابراین، موجودات زنده وجود دارند و همه جا یافت می‌شوند، و این شامل موجودات بشری نیز می‌شود. و وقتی مطابق با استاندارد سطح مشخصی نباشند، ذره‌ذره سقوط می‌کنند. مانند یک شاگرد مدرسه است که نمی‌تواند به مقطع بالاتر برود، فقط در این حالت نهایتاً تا مرحله بودن در میان موجودات بشری عادی سقوط می‌کنند. در این جهان، موجودات بشری که بد هستند به سمت پایین سقوط می‌کنند، دقیقاً به مرکز این جهان، یعنی زمین، سقوط می‌کنند.

فردی که در دنیای بشری زندگی می‌کند از میان بازپیدایی می‌گذرد و هیچ تضمینی نیست که به صورت یک موجود بشری بازپیدا شود. ممکن است به صورت هریک از شماری از چیزهای مادی مختلف، گیاهان مختلف، حیوانات مختلف یا حتی میکروارگانیسم‌ها بازپیدا شود. و در طول بازپیدایی‌هایش، کارهای اشتباهی که انجام می‌دهد همیشه با او حمل می‌شوند، و آن کارما است. آنچه یک موجود می‌تواند با خود حمل کند تقوا و کارما هستند و آنها همیشه همراه او هستند. اگر کسی که کارمایش زیاد باشد به صورت یک درخت بازپیدا شود، آن درخت کارما خواهد داشت. و اگر به صورت یک حیوان بازپیدا شود، آن حیوان کارما خواهد داشت. آجرها، خاک، سنگ‌ها، حیوانات و گیاهان روی زمین، همگی می‌توانند کارما داشته باشند. چرا این‌طور است که دارویی که بیماران مصرف یا تزریق می‌کنند در دوره پایان دارما مانند گذشته تأثیر ندارند؟ بدین دلیل که موجودات بشری امروزه، درحالی که مقدار عظیمی کارما ایجاد کردند، کارمای زیادی با خود حمل می‌کنند و بنابراین اثربخشی اولیه دارو از بین رفته و در معالجه آن وضعیت، هیچ قدرتی ندارد. اما اگر میزان داروی تجویز شده نیز زیاد می‌شد بیمار را مسموم می‌کرد. امروزه بسیاری از بیماری‌ها علاج‌ناپذیرند. وضعیت کل این سیاره این‌گونه است؛ در واقع هر چیزی تا حد و خیمی فاسد شده است. عیسی قادر بود گناهان انسان را تحمل کند، و بودا شاکيامونی چهل‌ونه سال صرف نجات مردم کرد و رنج بسیار زیادی کشید. آیا آنها قصد نداشتند که به‌طور وسیعی موجودات ذی‌شعور را نجات دهند؟ پس چرا صرفاً همه را مستقیماً به آسمان نفرستادند؟ زیرا مردم مطابق استانداردهای سطوح بالا نبودند؛ به همین دلیل نمی‌توانستند آنجا بروند. هر سطحی استاندارد خود را دارد. اگر واجد شرایط یک دانشجوی دانشگاه نباشید، آیا می‌توانید به دانشگاه بروید؟ دلیل اینکه نمی‌توانید [به آسمان] بروید این است که چیزهای بسیار بسیار زیادی هستند که نمی‌توانید رها کنید، و [چیزهای بسیار زیادی] بر روی بدن‌تان سنگینی می‌کند. هر جایی که استاندارد اخلاقی‌تان باشد، آن جایی است که هستید. تنها راه [صعود] مشابه رفتن به مدرسه است؛ اگر بتوانید به مقطع بعدی یا سال بعدی بروید، پس می‌روید. بقیه حتی فاسدتر شده و نابود می‌شوند. وقتی آشغال متعفن شود، نمی‌توان اجازه داد جهان را آلوده کند. بنابراین باید نابود شود.

نجات گسترده موجودات ذی‌شعور چیزی است که بودا آموزش می‌دهد و آن را به عمل می‌گذارد. یا مشخص‌تر بگوییم، در سطح تاناگاتا است که نجات موجودات ذی‌شعور مطرح می‌شود. بوداهایی که سطح‌شان دوبرابر بالاتر از تاناگاتا است، مراقب امور موجودات بشری عادی نیستند. اگر این کار را می‌کردند، بیان فقط یک جمله آنان باعث تغییراتی در میان انسان‌های عادی می‌شد. بنابراین نمی‌توانند به آنان توجه کنند، چرا که قدرت‌شان بیش‌ازحد زیاد است. برای یک بودای بزرگ‌تر، زمین به بزرگی انگشت پایش نیست؛ و برای یک بودای بازهم بزرگ‌تر، زمین حتی برای پیاز مویس بیش‌ازحد کوچک است. کلماتی که یک بودا بیان می‌کند فا است، وقتی گفته شود، باعث تغییرات فوری می‌شود. به همین دلیل، هرگز درگیر امور روی زمین نمی‌شوند. تنها کسانی که نجات وسیع موجودات ذی‌شعور را به عمل می‌گذارند، تاناگاتاها یا بودی‌ساتواها هستند.

بودهای تاتاگاتا به موجودات بشری به‌عنوان موجودات عادی اشاره می‌کنند، اما موجودات خدایی حتی بالاتر در سطوح بسیار بالا، با رسیدن به آن سطح و نگاه به عقب، تاتاگاتاها را مانند موجودات عادی در نظر می‌گیرند. از نظر یک موجود خدایی در آن سطح بالا، موجودات بشری حتی به‌منزله میکروارگانیسم‌ها نیز نیستند. وقتی نظری می‌اندازند، [می‌گویند] «چنین مکان فاسد و پوسیده‌ای، آن را ویران کنید! آن را نابود کنید!» زمین چنین مکانی است. آنهایی که نسبت به موجودات بشری دلسوزی و ترحم دارند بودهایی هستند که نزدیک‌ترین مجاورت و نزدیکی را با موجودات بشری دارند. عیسی در سطح تاتاگاتا بود، و لائودی نیز این‌گونه بود. آنهایی که در سطوح بالاتر هستند به امور بشری اهمیتی نمی‌دهند. اگر موجودات بشری آنها را بخوانند، نمی‌توانند آن را بشنوند. اینکه موجودات بشری نام آنها را صدا بزنند به‌منزله توهین به آنها است. مانند صدایی است که از توده‌ای مدفوع بیاید و نام شما را صدا بزند.

دانش و تزکیه دو چیز متفاوت هستند

عیسی، مانند سایرین، در سطح تاتاگاتا بود. در گذشته تاتاگاتا پایین‌ترین مرتبه در میان بوداها بود. سابقاً آنهایی که پایین‌تر از مرتبه تاتاگاتا بودند به‌عنوان بودا در نظر گرفته نمی‌شدند؛ آنها «بودی‌ساتوا» یا «آرہات» نامیده می‌شدند. هر تاتاگاتا پادشاهی آسمانی خود را دارد. در کهکشان راه شیری ما بیش از یک صد تاتاگاتا وجود دارد. بدین معنی که بیش از یک صد دنیای پادشاهی آسمانی بودا وجود دارد. هر یک از چنین دنیاهایی را یک تاتاگاتا اداره می‌کند. آن تاتاگاتا در هر دنیای پادشاهی آسمانی، مجموعه شیوه‌های تزکیه مربوط به خود و مجموعه شیوه‌های خود برای نجات مردم را دارد. شکل‌گیری دنیای او، مستقیماً به تزکیه خود او مرتبط است. آفرینش دنیای او محصولی از تزکیه است. اما این دنیاها چیزی نیستند که انسان امروزی بتواند از طریق تزکیه بیافریند. آنها در اعصار بی‌نهایت دوری بوجود آمدند.

اینجا موضوعی وجود دارد. به‌عنوان یک فرد عادی، ممکن است فکر کنیم همان‌طور که تزکیه می‌کنیم خوب است که یاد گرفتن شیوه‌های بیشتری از تزکیه، ذهن‌مان را غنی‌سازیم و دانش خود را از آنچه در مذاهب مختلف آموزش داده شده بیشتر کنیم. و مردم چنان چیزهایی را به‌عنوان دانش و خرد مردم عادی در نظر می‌گیرند. در واقع، آنها دانش به شکلی عادی نیستند، و نمی‌توانید این چیزها را با مفاهیم عادی نگاه کنید. چرا این‌طور است که یک موجود بشری باید در تزکیه بر تزکیه تسین‌شینگ خود تمرکز کند، و چرا روش‌های دائویستی بر تقوا تأکید دارند؟ زیرا این جهان یک فا دارد، یک ویژگی خاص. این ویژگی خاص جهان الزامات مختلفی برای موجودات مختلف در سطوح مختلف دارد. موجودات بشری در این سطح موجودات بشری هستند، بنابراین آنها باید مطابق استاندارد اخلاقی‌ای باشند که برای موجودات بشری مقرر شده است. چرا این‌طور است که آنها نمی‌توانند [در تزکیه] پیشرفت کنند مگر اینکه تقوا را مهم در نظر بگیرند؟ زیرا سطوح و رای موجودات بشری عادی استانداردهایی برای موجودات آسمانی دارند، و اگر مطابق آنها نباشید، قادر نخواهید بود آنجا بروید. چرا موجودات خدایی در آسمان‌ها می‌توانند سقوط کنند؟ چرا یک آرہات وقتی نتواند به‌خوبی تزکیه کند سقوط می‌کند؟ دلیل این است که آنها مطابق استانداردهای سطوح مربوط به خود نیستند.

بنابراین، در این راه شیری بیش از یک صد پادشاهی آسمانی وجود دارد و هر پادشاهی آسمانی یک تاتاگاتا دارد که آن را سرپرستی می‌کند. کیفیت و ترکیب پادشاهی آسمانی‌اش به‌وسیله روش تزکیه‌اش شکل می‌گیرد. ما پی برده‌ایم که، خواه در روش‌های مذهبی باشد یا سایر روش‌های تزکیه، حرکات در سطح و ظاهر بسیار ساده هستند—مدیتیشن با دستان به‌هم متصل شده انجام خواهند داد. حتی در خصوص مدرسه دائو که حرکات بیشتری را ملزم می‌دانند، تعداد کمی وجود دارند و آنها ساده هستند. پس چگونه است که چنین روش‌هایی می‌توانند به قلمروهای والای بوداها، بودی‌ساتواها و آرہات‌ها برسند؟ زیرا رشد و تبدیل واقعی گونگ بی‌نهایت پیچیده است. حتی سلول‌های فرد باید دگرگون و تبدیل شود، آرایش کاملی از قدرت‌های خدایی باید توسعه یابد، و چیزهای بسیار زیاد دیگری هستند که برای انسان ناشناخته است—چیزهایی که فقط برای سطوح خاصی مناسب هستند—و آنها نیز باید توسعه یابند. اگر بخواهیم تشبیه کنیم، آنها حتی از پیچیده‌ترین ابزار دقیق شناخته‌شده در دنیای بشری ظریف‌تر بوده و صرفاً و رای دسترسی انسان هستند. از این‌رو در دنیای تزکیه گفته‌ای است که: «تزکیه به شما بستگی دارد، درحالی که گونگ به استاد بستگی دارد.» به عبارت دیگر، یک روش واقعی تزکیه... گرچه افرادی از مدرسه دائو درباره شیوه‌های تزکیه صحبت کرده‌اند، آنها صرفاً معرف اصولی در سطح ظاهر و آرمان و آرزو هستند. آنها صرفاً چیزی مفهومی هستند. اگر کسی واقعاً آرزو دارد گونگ واقعی را تزکیه کند که متشکل از ماده با انرژی بالا است، نیاز دارد بنا به خواسته خود آن آرمان را داشته باشد، آرزوی انجام آن را. اما تحول واقعی که در بعدهای دیگر روی می‌دهد بی‌نهایت پیچیده است و رای شیوه‌های موجودات بشری است. تمام آنها را استاد فرد انجام می‌دهد.

پس موضوعی اینجا وجود دارد. اگر چیزهای دیگری را از سایر روش‌ها در تزکیه خود مخلوط کنید، مشکلاتی روی خواهد داد. در گذشته، راهبان اجازه نداشتند با روش‌های دیگر تماسی داشته باشند، و در طول نسل‌های متمادی صومعه‌ها خواندن متون روش‌های دیگر را برای راهبان شدیداً ممنوع کرده بودند. راهبان امروزی درهم و برهم هستند. سابقاً راهبان نمی‌توانستند دارایی

دنیایی داشته باشند، و خواندن متون روش‌های دیگر برای آنها مطلقاً ممنوع شده بود. زیرا ضروری بود که کاری کرد فقط به یک روش تزکیه پای‌بند باشد، خود را فقط به یک روش تزکیه مقید کند. فقط وقتی ذهن و افکارش از محتوای یک روش پر شده باشد قادر خواهد بود به‌طور پایدار رو به بالا تزکیه کند و در یک روش منفرد مسیرش را به‌سوی بالا طی کند. وگرنه، اگر چیزهایی از روش‌های دیگر را مخلوط کنید مانند این است که یک قطعهٔ دوربین را در دستگاه تلویزیون بگذارید—بلافاصله از کار می‌افتد. صرفاً درحال تشریح این نکته هستم. اگر فردی چیزهایی را در تزکیه‌اش مخلوط کند، کل تمرینش تباه می‌شود و دیگر پیشرفت نخواهد کرد. به‌علاوه، سخت است که چیزهای حقیقی را از دروغین تمیز داد و اگر چیزهای پلید و دروغین را مخلوط کنید به احتمال زیاد تزکیه‌تان کاملاً بی‌هوده خواهد شد. حتی استادان راه‌حلی برای آن ندارد، چراکه مشکلی از شین‌شینگ شما است.

[روند] رشد و تکامل گونگ بی‌نهایت پیچیده است، اما مردم به‌گونه‌ای با آن برخورد می‌کنند گویی نوعی نظریهٔ بشری عادی است. «کمی از مسیحیت، کمی از بودیسم، کمی از دائویسم و کمی از کنفوسیونیسم را یاد می‌گیرم.» ممکن است به‌صورت «چندین آموزه زیر یک سقف» به آن اشاره کنند، اما درواقع حرفی بی‌معنی است. این بزرگترین مشکلی است که در دورهٔ پایان دارما پدیدار شده است. هر موجود بشری سرشت بودایی دارد، آرزویی برای تزکیه دارد، و می‌خواهد خوب باشد. اما مردم این مسائل را مانند نظریهٔ بشری عادی در نظر گرفته‌اند. ممکن است درخصوص مهارت‌های بشری عادی این‌طور باشد که هرچه بیشتر بدانید، بهتر باشد. اما فردی [که روش‌های دیگر را در تزکیه‌اش مخلوط می‌کند] صرفاً درحال درست کردن آمیزه‌ای درهم‌وبرهم است. او هیچ راهی برای تزکیه ندارد و هیچ ردی از گونگ ندارد.

سرشت بودایی

یک تصور و عقیده، وقتی شکل گرفت، در مدت طول عمرتان شما را کنترل می‌کند، روی تفکر و حتی تمام زیر و بم احساسات‌تان، از قبیل شادی، عصبانیت، اندوه و لذت تأثیر می‌گذارد. آن پس از تولد شکل می‌گیرد. اگر چنین چیزی برای مدتی پابرجا بماند، بخشی از تفکر شخص خواهد شد، با مغز خود واقعی آن فرد ادغام می‌شود و در آن مرحله خلق‌و‌خو و منش او را شکل می‌دهد.

تصورات و عقایدی که توسعه می‌یابند فرد را برای بقیه عمرش کنترل و مسدود می‌کنند. یک تصور و عقیده بشری معمولاً خودخواه است—یا بدتر—و بنابراین کارمای فکری تولید می‌کند و در نتیجه، آن نیز فرد را کنترل می‌کند. یک موجود بشری قرار است به وسیله روح اصلی‌اش کنترل شود. وقتی روح اصلی‌تان شل شود و با تصورات و عقاید جایگزین شود، بدون قید و شرط محصور می‌شوید و حالا زندگی‌تان تحت کنترل آنان است.

خودی که شما است، همان خود مادرزادی است و تغییر نمی‌کند. اما یک موجود بشری گرایش دارد که وقتی چیزهایی را درک می‌کند، به راحتی تصورات و عقایدی را شکل دهد و آن تصور و عقیده، شما نیست. اگر بتوانید از عهده این برآید تا هیچ تصور و عقیده‌ای را شکل ندهید، وقتی به چیزی نگاه می‌کنید، درک خودِ مهربان و سرشت مادرزادی‌تان را خواهید داشت—نگرش شمای واقعی—و به آن موضوع به طور خیرخواهانه‌ای نگاه خواهید کرد. هرچه شمای واقعی بیشتر نمایان شود، سطح فکرتان بالاتر است و افکارتان به درست‌بودن نزدیک‌تر است و در نتیجه، افکارتان تا گستره وسیعتری قلمرو سرشت مهربان مادرزادی‌تان را در خود دارد. ذرات بی‌نهایت بی‌نهایت ذره‌بینی که بدن بشری را تشکیل می‌دهند، سرشت یک موجودی بشری را می‌سازند، چیزی که هرگز تغییر نمی‌کند. وقتی حدودم‌زهایی که تفکر یک شخص را محصور کرده برداشته می‌شود، طبع، خلق‌و‌خو، منش و خصلت مهربان انسان بلافاصله آشکار می‌شود و آن همان شمای واقعی است.

روح اصلی به واسطه اینکه فرد تصور و عقیده‌ای را رشد داده تغییر نمی‌کند. روح اصلی به واسطه تصور و عقیده‌ای که شخص رشد داده کیفیت‌های نهادی و ذاتی خود را تغییر نمی‌دهد. اما می‌تواند این‌گونه باشد که، به واسطه تصور و عقاید گوناگون و شکل‌های کارما، سرشت مادرزادی یک فرد مدفون شود، پوشیده شود، کاملاً محصور شود و قادر نباشد متجلی شود. اما آن تغییر نخواهد کرد. زیرا کارما ماده‌ای به ظریفی یا ریزی‌ای که در آن است را ندارد. کارما در میان موجودات بشری عادی بوجود می‌آید، بنابراین ماده‌ای از انسان عادی است. برای آن چیز مادی امکان ندارد که به آن حد میکروسکوپی باشد، درحالی که وقتی زندگی یک موجود بشری آفریده می‌شود، مواد بی‌نهایت میکروسکوپی استفاده می‌شوند. به همین دلیل است که کارما نمی‌تواند در آن نفوذ کند. صرفاً این‌طور است که سرشت اصلی فرد مدفون شده است. سرشت اصلی فرد روش نگاه کردن خود را به مسائل دارد. اگر بتوانید آن تصورات و عقایدی که بعد از تولد شکل گرفتند را به طور کامل بردارید و درک سرشت اصلی‌تان را بازیابی کنید، آن همان جایی خواهد بود که از آنجا آمدید، ابتدایی‌ترین تصور و عقیده‌ای که شکل دادید—یعنی، تصور و عقیده‌ای که در مکانی که ابتدا آفریده شدید داشتید. اما بسیار سخت است که تفکر و تصورات و عقایدی که پس از تولد کسب کردید را درهم‌شکنید، چراکه آن همان ماهیت تزکیه است.

فا تجلی‌های مختلفی در سطوح مختلف دارد. در سطح خاصی، تجلیات خود را در آن سطح دارد. اگر موجودی متولد یافته در آن سطح باشید، تفکرتان بازتابی از تصورات و عقاید از فا در آن سطح خواهد بود. وقتی سرشت اصلی واقعی‌تان برگردد، آن سطحی خواهد بود که در آن سطح مسائل را می‌فهمید و آن استاندارد، خود شما است.

کارما استاندارد جن‌شن رن را ندارد؛ مسائل را برطبق استاندارد در نظر گرفته شده در زمانی که تصورات و عقاید شکل گرفتند ارزیابی می‌کند. ممکن است یک شخص را به چیزی که مردم یک «آدم‌کار» یا فرد «دنیوی» می‌نامند تبدیل کند. وقتی این روی می‌دهد، موردی از این است که وقتی شخص تزکیه می‌کند شکل‌های مختلف کارمای فکری تولید شده مشکل ایجاد می‌کنند و مانع تزکیه می‌شوند. اگر کارما مانع مردم نمی‌شد، تزکیه آسان می‌بود. چنین کارمایی تحت شرایط خاصی و در

شرایط استانداردهای اخلاقی چند سال گذشته شکل گرفت، بنابراین مسائل را با آن استانداردها ارزیابی می‌کند. اگر مقدار زیادی از این ماده شکل بگیرد، آن فرد برای بقیه عمر خود تحت سلطه آن خواهد بود. وقتی آن تصور و عقیده‌ای که توسعه یافت فکر می‌کند که چیزی خوب یا بد است، آن فرد نیز این‌گونه فکر می‌کند و فکر می‌کند که مسائل باید بر آن اساس انجام شود. اما خود واقعی‌اش دیگر وجود ندارد. خود واقعی‌اش با تصورات و عقاید اکتسابی نامهربان کاملاً محصور و خفه شده است. او دیگر برای ارزیابی خوب و بد استاندارد واقعی خودش را ندارد.

یک تصور و عقیده درون افکار مغز شکل می‌گیرد و کارمای فکری‌ای که به وسیله یک تصور و عقیده بوجود می‌آید خوشه‌ای از کارما است که بالای سر شخص شکل می‌گیرد. پس درخصوص فکر مهربان چطور؟ مدرسه شاکيامونی آموزش داده که صرفاً شروع یک فکر به منزله کارما است. و درواقع، چیزی که به آن به عنوان «فکر مهربان» اشاره می‌شود، اگر با استاندارد بالاتر یا الزامات بالاتر استاندارد جن ٲن رن اندازه‌گیری شود، به گونه دیگری دیده می‌شود.

بدین معنی که یک فرد عادی که ساکن این دنیا است نمی‌تواند خودش را بیابد. و چنین تصور و عقیده‌ای فرد را نه فقط برای یک طول عمر کنترل می‌کند، بلکه به طور پیوسته بعد از آن نیز این‌گونه خواهد بود. فقط وقتی تغییری روی دهد از بین خواهد رفت. اگر این‌گونه نشود، به کنترل خود ادامه خواهد داد. وقتی یک تصور و عقیده به طور فزاینده‌ای قوی‌تر شود، خود واقعی شخص به طور واقعی از هستی بازمی‌ایستد. حالا گفته می‌شود که کارما لایه لایه روی هم انباشته شده است. و حقیقتاً به این مرحله رسیده است. فقط به مردم عادی نگاه کنید. نمی‌دانند روزهای‌شان را به چه می‌گذرانند و نمی‌دانند برای چه زندگی می‌کنند!

مردم کیفیت مادرزادی متفاوتی دارند و کیفیت روشن‌بینی متفاوتی دارند. این‌گونه است. برخی از افراد می‌توانند به این مسائل پی ببرند، که بدین معنی است که سرشت بودایی فرد می‌تواند بازبایی شود و هنوز برای او امیدی هست. برخی افراد نمی‌توانند به آنها پی ببرند، و بدین معنی است که در روش‌های تفکر اکتسابی بیش از حد مدفون شده‌اند. در این حالت، برای آنها امیدی نیست.

در دائو بدون تزکیه دائو

تزکیه این گونه نامیده می‌شود زیرا شیوه‌ای برای تزکیه فرد ارائه می‌دهد، مسیری برای پیمودن. در گذشته گفته‌ای بود بدین معنی که: «این فرد دائو را تزکیه نمی‌کند، اما او در دائو است.» درحالی که مسیری کوچکتر را پیروی می‌کند، به «هیچ‌بودن» یا «خالی‌بودن» ارزش می‌گذارد. زندگی‌اش در این دنیا را با پیروی از روند سرنوشت می‌گذراند. با دنیا سر صلح و سازش دارد. فکر می‌کند: «اگر قرار است مال من باشد به من بدهید، اگر خیر، آن را نمی‌خواهم.» از شکل‌های معمول تزکیه پیروی نمی‌کند. حتی نمی‌داند «تزکیه» چیست. اما استادانی هستند که مراقب افرادی مانند او هستند. و هرگز با دیگران ناسازگاری ندارد. این چیزی است که سابقاً مردم آن را «در دائو بدون تزکیه دائو» می‌نامیدند. مردم عادی نیز، مانند آنها، می‌توانند از عهده‌ای این برآیند تا در ارتباط با طلب کردن چیزها، خود را مهار کنند، اما نهایتاً مرتبه‌آسمانی کسب نمی‌کنند. چنین فردی گونگ به دست نمی‌آورد و فقط می‌تواند مقدار بی‌اندازه‌ای تقوا ذخیره کند، مقدار بسیار زیادی. و بسیاری از افراد به او آسیب می‌رسانند، چراکه یک فرد خوب آن را به آسانی ندارد. اما این صرفاً منجر به مقدار زیادی تقوا می‌شود. اگر روشی را برگزیند، طبیعتاً به مقدار زیادی گونگ تبدیل می‌شود. اگر روشی را برگزیند، احتمالاً در زندگی بعدی‌اش برکت داده خواهد شد، مقامی بلندپایه می‌شود یا ثروتمند می‌شود. از سوی دیگر، اکثر افرادی که بدون تزکیه دائو در دائو هستند، پس‌زمینه خاصی دارند و افرادی وجود دارند که مراقب آنها هستند. او در وضعیت تزکیه‌نکردن دائو است و با این حال، افکار و قلمرو او در دائو است و از این رو در آینده به مکان اصلی‌اش باز خواهد گشت. بدون تزکیه دائو، درحال تزکیه آن است—کسی درحال تبدیل گونگ برای او است گرچه او آن را نمی‌داند. زندگی‌اش سرشار از بدبختی است و او زجر می‌کشد و کارمایش را می‌پردازد. درطول زندگی‌اش شین‌شینگ او کاملاً رشد می‌کند و همیشه وضعیتش این‌گونه است. این‌ها افرادی با پس‌زمینه‌های خاص هستند. برای فردی عادی سخت است که این کار را انجام دهد.

کنفوسیوس برای انسان، رفتار کردن برطبق روشی که درخور یک انسان است را به‌جای گذاشت—آموزه‌ی اعتدال و میانه. لائو‌زی روشی برای تزکیه آموزش داد. اما این‌گونه شد که مردم چین ایده‌های کنفوسیوس را با ایده‌های مدرسه‌ی دائو ترکیب کردند. و در اوایل سلسله‌ی سونگ، شروع کردند ایده‌های بودیستی را نیز وارد کنند. از آن پس، اندیشه‌ی بودیستی به‌طور اساسی تغییر کرد. و پس از سلسله‌ی سونگ، بودیسم چیزهایی از کنفوسیوس را درآمیخت، مانند عشق به والدین و فرزندان و چنین چیزهایی—چیزهای بسیاری از این نوع. اما مدرسه‌ی بودا درواقع هیچ‌یک از چنین چیزهایی را دربر ندارد. مدرسه‌ی بودا موضوعات بشری را خیلی سبک می‌گیرد و برطبق نگرش آن، کسی چه می‌داند فرد درطول زندگی‌های بسیارش چه تعداد والدین داشته است. فقط وقتی همه‌ی چنین وابستگی‌هایی را رها کنید و با ذهنی آرام و ساکن تزکیه کنید می‌توانید به موفقیت نائل شوید. آنها وابستگی هستند. از این رو، پس از اینکه اندیشه‌ی کنفوسیوس [در بودیسم] معرفی شد، وابستگی احساسات خانوادگی پدید آمد.

داستان آفرینش انسان از خاک

موجودات بشری اینجا در پایین‌ترین سطح وجود دارند، و در بالا، لایه‌لایه سطوح آسمان وجود دارد. یک تاناگاتا در این سطح است. عیسی به سطح تاناگاتا تعلق داشت و همین‌طور لائو‌زی. آنچه می‌توانستند در آن سطح ببینند، به آنچه آنجا و پایین‌تر از آنها بود محدود می‌شد. از چیزهایی که بالاتر از آنها بود، فقط مقدار بسیار کمی را می‌توانستند ببینند، چه‌رسد به آنچه بسیار بالاتر بود. این به‌خاطر این بود که سطح‌شان معین می‌کرد دارای چه مقدار خرد بودند.

پس درباره‌ی این نظر آفرینش انسان از خاک که عیسی درباره‌اش می‌دانست، آن عبارتی بود که او استفاده می‌کرد که از جانب موجودی آمده بود که او به‌عنوان لرد در نظر می‌گرفت—«خدا انسان را از خاک آفرید.» آیا او در حال اشاره به خاکی بود که مردم عادی از آن آگاه هستند؟ خیر. آن خاکی نبود که مردم عادی می‌دانند. بلکه، در بعدها بالاتر، تمام مواد، شامل خاک، ماده با انرژی بالا از سطح میکروسکوپی‌تری هستند. پس در چه مرحله‌ای آن «انسان» که او توصیف می‌کرد آفریده شد؟ آیا قبل از سرآغاز تمدن روی زمین بود، یا در زمانی دیگر؟ در واقع روایتی بدین مضمون در داستانی دور وجود داشت، و او آن را به مردم گفت—اینکه، خدا انسان را از خاک آفرید.

اما در حقیقت، این خاک این سمت بشری نیست. خاک سمت دیگر قدرت دارد و چیزهایی که آن سمت را می‌سازند، اگر اینجا آورده شوند، شبیه گونگ هستند. منظور او این بود که [انسان] در سمت دیگر آفریده شد. موجودات آسمانی پوستی دارند که ظریف‌تر و لطیف‌تر از پوست ما در اینجا است. آن به‌خاطر این است که فاقد سلول‌های تشکیل‌شده از همان لایه‌ی مواد ما در اینجا هستند؛ سلول‌های‌شان از مواد ظریف‌تر و کوچک‌تر تشکیل می‌شوند. وقتی آنها به این بعد انسان عادی هل داده شدند، این‌گونه شد که شبیه انسان شدند. صرفاً این‌طور بود که با یک ظاهر بسیار لطیف، به‌طور خارق‌العاده‌ای زیبا به‌نظر می‌رسیدند. بدین معنی که یک لایه‌ی بزرگتر جسمانی از ماده‌ی سلولی می‌بایست برای انسان اضافه شود. و در نتیجه این‌گونه است که موجودات بشری ظاهری که دارند را به‌خود گرفتند.

افراد در آسمان‌ها نیز بدن دارند و وقتی اینجا پرواز می‌کنند شبیه ما به‌نظر می‌رسند. در زیر کوه‌های بزرگ چین اجساد موجودات آسمانی مدفون شده است. وقتی مردند بدن‌شان زیر این کوه‌ها مدفون شد. آن افراد تقریباً شبیه موجودات بشری هستند، برخلاف آنچه در متون توصیف شدند. وقتی عیسی در این دنیا بود، او در واقع هیچ متنی به‌جای نگذاشت. بلکه، این افراد پس از او بودند، پیروانش، که آنها را نوشتند و آنها برطبق زمان خودشان این کار را انجام دادند. بودا شاکيامونی نیز هیچ متنی به‌جای نگذاشت؛ در این مورد نیز، پیروانش بودند که آنها را نوشتند. بنابراین این‌گونه بود که پیروان‌شان آنچه گفته شد را شنیدند، اما نتوانستند بفهمند معنی اصلی چه بود، به چه نوع افرادی اشاره می‌کردند، یا مسائلی که روی دادند در چه شرایط تاریخی بودند.

[عیسی] گفت که انسان از خاک آفریده شد و مردم عادی را در حیرت و سردرگمی برد، فکر کردند: «بدن ما خاک نیست.» موضوع این است که این خاک در سطوح بی‌نهایت بالا، برتر از ماده‌ی بدن فیزیکی ما است. هرچه سطح بالاتر باشد، برتر است.

در زمان بسیار دوری، وقتی موجودات انسانی سطح‌پایین وجود نداشتند، موجودات در قلمرویی بالا، انسان را در بعدها دیگر آفریدند. لحظه‌ای که به بُعدی بگویم که چیزی شکل بگیرد، آن بلافاصله شکل می‌گیرد. و هر شیئی فقط با فکر کردن به آن، می‌تواند آفریده شود—با یک انگشت در هوا ترسیم کنید و آن شکل می‌گیرد، گرچه در بعدها دیگر، به‌عبارت دیگر، آنچه در گذشته درباره‌ی آفرینش این دنیا گفته شد، درباره‌ی آفرینش یک سطح از آسمان‌ها، یا آنچه متون بودیستی درخصوص آفرینش این جهان گفتند—آن چیزها همگی تجلیات قدرت بوداها هستند. آنچه این به ما می‌گوید این است که، کارمای مثبت، کارمای خوب، و کارمای بد، همگی را به‌عنوان «کارما» تعمیم دادند. بنابراین بوداها آن چیزها را آفریدند.

بودایی که قدرت عظیمی دارد واقعاً می‌تواند در یک لحظه یک سطح از آسمان‌ها را بیافریند و هر چه سطح بودا بالاتر باشد، آسمانی که خلق می‌کند باشکوه‌تر است. و بیشتر اینکه، نیاز ندارد از دستانش استفاده کند؛ صرفاً باز کردن دهانش و گفتن آن، کافی است. و برای یک بودای حتی بالاتر، یک فکر کافی است—فقط با یک فکر، آن پدید می‌آید. به همین دلیل است که بوداهایی که سطح‌شان بالاتر از سطح تاتاگاتا است نمی‌توانند امور بشری عادی را اداره کنند؛ به محض شکل‌گیری فقط یک فکر، مسائل روی زمین بلافاصله تغییر می‌کردند. اما حتی یک بودا تاتاگاتا نیز امور اینجا را مستقیماً اداره نمی‌کند. بلکه، او صرفاً راهنمایی می‌کند و بودی‌ساتواها آن را به اجرا درمی‌آورند.

حدومرزهای علم نوین و وسعت و ژرفای فای بودا

حتی با دارمایی که بودا شاکيامونی اشاعه داد، موجودات بشری قادر بوده‌اند گستردگی فای بودا را حس کنند. اما این فای صرفاً عظیم است—واقعاً این‌گونه است. آنچه بودا شاکيامونی آموزش داد، با توجه به سطحش، فای تاتاگاتا بود. و حتی آن نیز برای مردم عادی بسیار بالا به‌نظر می‌رسید. در گذشته، فقط یک تاتاگاتا می‌توانست بودا نامیده شود. نه بودی‌ساتوا و نه آرہات، هیچ‌یک بودا نبودند؛ هیچ‌یک به قلمروی یک بودا نرسیده بودند. از این‌رو سابقاً هرگاه کسی واژه «بودا» را می‌گفت، به تاتاگاتا اشاره می‌کرد. اما تاتاگاتا بالاترین مرتبه در این جهان نیست؛ بلکه، آن پایین‌ترین سطح بودا است. و درمیان بوداها، فقط آنهایی که در پایین‌ترین سطح هستند مراقب امور بشری عادی هستند. بوداهایی که در سطح بسیار بالایی قرار دارند نمی‌توانند این کار را انجام دهند، چراکه لحظه‌ای که دهان‌شان را باز می‌کردند، روی زمین تغییراتی روی می‌داد. چگونه آن می‌تواند مجاز باشد؟ آنها نمی‌توانند کمترین دخالتی کنند. بنابراین فقط تاتاگاتاها هستند که مراقب مسائل انسان هستند. اما تاتاگاتاها شخصاً امور را اداره نمی‌کنند. بودی‌ساتواها هستند که کارهایی برای نجات مردم انجام می‌دهند. بنابراین حتی نائل شدن به سطح تاتاگاتا خارق‌العاده است.

در سطح میکروسکوپی [یک تاتاگاتا] می‌تواند در یک دانه شن سه‌هزار دنیا را درک کند. در آموزه‌های بودا شاکيامونی نظریه سه‌هزار دنیا وجود دارد. او گفت که در این راه شیری سه‌هزار سیاره وجود دارد که شبیه سیاره بشری است و شامل موجوداتی هستند که شبیه موجودات بشری هستند. در واقع بیش از سه‌هزار دنیا وجود دارد. همچنین او گفت که سه‌هزار دنیا در یک دانه شن وجود دارد. یعنی فقط در یک دانه شن، سه‌هزار دنیا وجود دارد که شبیه دنیایی است که انسان در آن سکونت دارد، چیزی بی‌اندازه ژرف. وقتی چشم سوم باز باشد، فرد می‌تواند چیزها را همانند اینکه بزرگ‌نمایی شده‌اند مشاهده کند و چیزهای بسیار ریز را ببیند، مانند چیزهایی که در سطح میکروسکوپی هستند. اما، فقط این را تصور کنید. در یک دانه شن سه‌هزار دنیا وجود دارد. پس سه‌هزار دنیایی که در آن دانه شن هستند دریاها و رودخانه‌هایی در آنها وجود دارد، مگر نه؟ پس آیا سه‌هزار دنیای دیگر در آن شن آن رودخانه‌ها وجود ندارد؟ بنابراین، حتی بودا شاکيامونی منشأ ماده را ندیده بود. در نتیجه گفت: «کوچکی آن در حدی است که هیچ سطح داخلی وجود ندارد»، یعنی آنقدر کوچک است که منشأ ماده غیرقابل تشخیص است.

علم فیزیک امروزی صرفاً می‌تواند پی ببرد که یک مولکول از اتم‌هایی ساخته شده است و یک اتم از هسته و الکترون‌هایی ساخته شده است. بیشتر به سمت دنیای میکروسکوپی برویم، کوآرک‌ها و نوترینوها وجود دارند. و فقط تا این حد می‌توانند بروند، همه‌اش همین است. پس اگر بیشتر به سمت پایین برویم، منشأ ماده چیست؟ حتی میکروسکوپ‌ها هم نمی‌توانند کوآرک‌ها و نوترینوها را تشخیص دهند. وجودشان فقط با کمک سایر تجهیزات تشخیص داده می‌شود. در خصوص پاسخ به اینکه در پایین‌تر، چه چیزی قرار دارد، فناوری انسان به‌طور تأسف‌آوری نقصان دارد. در خصوص اشیاء بزرگ، انسان باور دارد که سیارات بزرگترین اشیاء هستند. اما بودا شاکيامونی این‌گونه ندید. آنچه بودا شاکيامونی دید در واقع خیلی بزرگ بود. او پی برد که سیارات بزرگترین‌ها نیستند. اما با نگاه به سمت بالاتر، او نتوانست بالاترین نقطه را ببیند. در نتیجه در انتها گفت: «بزرگی آن در حدی است که هیچ سطح خارجی وجود ندارد». از این‌رو گفته‌اش مبنی بر اینکه «بزرگی آن در حدی است که هیچ سطح خارجی وجود ندارد؛ کوچکی آن در حدی است که هیچ سطح داخلی وجود ندارد»، بدین معنی است که آنقدر بزرگ است که برای آن هیچ مرزی وجود ندارد و آنقدر کوچک است که انتهای آن قابل رؤیت نیست.

موجودات زنده پیچیده هستند و ساختار این جهان بی‌نهایت پیچیده است. دانشی که امروزه بشر دارد به اوج خود رسیده است. در حالی که به اوج رسیده، به چیزی تبدیل شده که توسعه علم انسان را محدود می‌کند. برای مثال، بسیاری از دانشمندان برجسته اصول بدیهی در رشته‌های فیزیک و شیمی وضع کرده‌اند. درون محدوده آن اصول بدیهی، آنچه می‌گویند حقیقتاً درست است. و درست است که بر اساس آن تئوری‌ها [مسائل] را بنانهاد. اما حقیقت، چیزی چندلایه است. وقتی فراتر از اصول بدیهی آنها می‌روید، پی می‌برید که آن اصول بدیهی در واقع در نقش محدود کردن مردم عمل کرده‌اند.

مسائل درخصوص علم زمان‌های اخیر نیز به همین شکل است. برخی افراد معنی و توضیحی برای علم وضع کرده‌اند و از این رو فقط اگر چیزی مطابق با آن معنی و توضیح باشد «علم» در نظر گرفته می‌شود. و وقتی درون محدوده‌های آن قرار بگیرد، همه فکر می‌کنند آن علم است. وقتی ورای معنی آن بروید، پی می‌برید که در نقش محدود کردن پیشرفت بشریت عمل کرده است. چیزهای ناملموس یا نامرئی اجازه ندارند آنجا باشند، بنابراین محدودیت‌هایی که تحمیل می‌کند قابل توجه هستند. بوداها، موجودات خدایی دائیستی و خدایانی که از آنها صحبت می‌کنیم در بعدهای دیگری وجود دارند که انسان نمی‌تواند آنها را لمس کند یا ببیند. پس اگر آن موجودات با استفاده از روش‌های علم امروزی مورد کاوش قرار می‌گرفتند، آیا وجود آنها به‌طور علمی ثابت نمی‌شد؟ می‌شد! اما غرب برای علم تعریفی وضع کرده و هر چیزی که علم نوین قادر نیست آن را تشریح کند، بدون استثنا به‌عنوان الهیات یا مذهب طبقه‌بندی می‌شوند. جرأت نمی‌کند چنین چیزهایی را تصدیق کند.

علم غرب به افراط رفته است. مدرسه بودا بیان می‌کند که هر چیزی، از میان مراحل شکل‌گیری، ایستایی و فساد می‌گذرد. شکل‌گیری به معنی شکلی را به‌خود گرفتن است، درحالی که ایستایی به معنی باقی ماندن در وضعیت خاصی است. علم مربوط به اروپا با چارچوبی که وضع کرده محدود و محصور شده است، حالا پی می‌برد که قادر نیست بیشتر پیشرفت کند. اگر بیشتر به سمت پایین بررسی می‌کرد، آنچه ممکن بود کشف کند، چیزی ورای محدودیت‌های علمش می‌بود. بنابراین همه این چیزها را باهم به‌عنوان مذهب یا الهیات طبقه‌بندی می‌کند. اما اگر کسی چیزهایی را کشف کند که در محدوده دانش علمی امروزه نباشد، و این کار را با استفاده از روش علم و فناوری نوین انسان انجام دهد، یا چیزهایی را کشف کند که ناملموس و نامرئی هستند و آنها را با شیوه علمی امروزمان مورد مطالعه قرار دهد، آیا آن علمی نیست؟ مشکل این است که تعریف علم مدت‌هاست که روی سنگ حک شده و هر چیزی ورای محدودیت‌هایش به‌طور قاطع انکار می‌شود. بنابراین هیچ جایی برای پیشرفت بیشتر باقی نمی‌ماند.

و برخی دانشمندان و چهره‌هایی هستند که در رشته‌های خاصی «کامل و ماهر» در نظر گرفته می‌شوند و اصول بدیهی فراوانی وضع کرده‌اند. این دانشمندان، مانند نیوتن و انیشتن، برطبق استانداردهای مردم عادی خیلی برجسته و کامل بودند و می‌توانستند بسیار فراتر از یک فرد متوسط درک کنند و بفهمند. و اصول بدیهی‌ای که وضع کردند، همچنین میراث علمی‌شان، به‌عنوان یک ثروتی از دانش با ارزش باقی است. اما با این وجود، هر تحقیقی که انجام می‌شود یا درکی که پی برده می‌شود و از طریق کار کردن درون محدوده‌های فکر آنها انجام می‌شود، به‌طور ناچار الگوهای مشخصی نتیجه‌گیری می‌شود. اگر آنهایی که بعد از این دانشمندان می‌آیند به‌طور کامل درون چارچوب‌های نظری آنان کار کنند، نسل‌های آینده هرگز فراتر از آنها نخواهند رفت و پیشرفت‌های جدیدی را تجربه نخواهند کرد.

وقتی کشف یا اختراع کسی ورای محدوده‌های اصول بدیهی قبلی می‌رود، پی برده می‌شود که این اصول بدیهی وضع شده درحال محدود کردن مردم بوده‌اند. زیرا شکل‌های بالاتر دانش و حقایق بالاتر وجود دارند که در سطوح بالاتر یافت می‌شوند. یک مثال خوب، دانش ما از ماده است. سابقاً کوچکترین ذره ماده که برای انسان شناخته بود هسته‌های اتمی بود. اما الان دیگر این‌گونه نیست، چراکه حالا کوآرک‌ها و نوترینوها هستند. نکته این است که موجودات بشری به‌طور پیوسته از این مسائل بیشتر آگاه می‌شوند. اما خود اصول بدیهی جدید، پس از کشف چیز دیگری، در نقش محدودیت دگر عمل می‌کنند. این‌گونه است. حقیقت این است که چنین اصول بدیهی‌ای معمولاً در نقش محدود کردن مردم عمل می‌کنند.

انیشتن فردی عادی نبود. او پی برد آموزه‌های مذهب و حتی الهیات حقیقت است. درک انسان از دنیای فیزیکی به دانش موجودات بشری محدود می‌شود، خیلی شبیه اصول بدیهی علمی که وضع شده‌اند. اگر واقعاً بررسی‌های عمیق‌تری در تحقیقات مردم انجام می‌شد، و تلاش‌شان پیشرفت بیشتری می‌کرد، پی می‌بردند آنچه مذهب آموزش داده حقیقت است. موجوداتی که در سطحی وجود دارند که یک سطح بالاتر از انسان هستند، فناوری و دانشی ارائه می‌دهند که یک سطح بالاتر است، و درک‌شان از این دنیا از طریق فناوری و دانشی که در اختیار دارند، ورای فناوری و دانش موجودات بشری عادی می‌رود. به‌همین دلیل است که انیشتن وقتی به قله علم و فناوری بشری رسید و سپس در کارش کاوش عمیق‌تری انجام داد، پی برد آنچه مذهب آموزش داده کاملاً واقعی است. در زمان‌های اخیر بسیاری از دانشمندان و فیلسوفان نهایتاً به مذهب روی آوردند—و اینها افرادی هستند

که دستاوردهایی داشته‌اند. برعکس، آنهایی که در حال حاضر به وسیلهٔ محدودیت‌های وضع‌شدهٔ علم معاصر و باور کورکورانه‌شان به آن، فلج شدند، به چیزها [یی که وراى دسترسى علم هستند] به‌طور قاطع لقب «علم کاذب» می‌دهند.

«تمام روش‌ها به یکی برمی‌گردد»

این گفته که «تمام روش‌ها به یکی برمی‌گردد» چیزی است که طبیعتاً درون بافت یک روش تزکیه خاص آموزش داده می‌شود. مدرسه داتو بیان می‌کند که سه‌هزار و شش‌صد روش وجود دارد که همه آنها می‌توانند فرد را به داتو هدایت کنند. مدرسه بودا بیان می‌کند که آن هشتاد و چهار هزار روش دارد که به‌وسیله آنها فرد می‌تواند بوداشدن را تزکیه کند. اما اگر کسی سعی کند چندین مذهب مختلف را ترکیب کند و آنها را همزمان با هم تمرین کند، این کاملاً متفاوت [از چیزی که آن گفته اشاره می‌کند] است. موجودات بشری چگونه می‌توانند موضوعات خدایی را بدانند؟ کاری که در تلاش برای انجام آن هستند کاملاً بی‌معنی است.

در چین قدیم گروهی بود که به «روش اتحاد» معروف بودند. این گروه که در اواخر سلسله چینگ بوجود آمد، ترکیب پنج مذهب را تبلیغ می‌کرد. آن یک شاخه نادرست بود و از لحظه‌ای که در سلسله چینگ ظاهر شد، مردم به دنبال این بودند که آن را سرکوب کنند؛ امپراتوران چینگ بزرگ به دنبال این بودند که آن را نابود کنند. در اوایل دوره جمهوری، حزب ملی‌گرا (کی‌ام‌تی) نیز به دنبال این بود که آن را نابود کند و اعضای‌شان را به‌صورت گروهی اعدام می‌کرد. وقتی حزب کمونیست در انقلاب قدرت را در دست گرفت، آن نیز به‌طور مشابه تعداد زیادی از اعضای این گروه را کشت. چرا این روی داد؟ درواقع هیچ چیزی در اجتماع عادی بشری تصادفی نیست. توسعه و پیشرفت تاریخ صرفاً تغییرات آسمانی را دنبال می‌کند. بنابراین، چیزی که در اجتماع بشری روی می‌دهد صرفاً محصولی از این نیست که کسی کاری را ناگهان همین‌طوری انجام دهد. به‌عبارت دیگر، این مردم عادی نبودند که می‌خواستند آن را نابود کنند؛ بلکه این اراده آسمان بود. موجودات بالاتر می‌خواستند آن نابود شود و هستی‌اش را مجاز نمی‌دانستند. آن گفته بی‌معنی «ترکیب کردن پنج مذهب» مورد جدی از آسیب رساندن به فا بود. موردی از این بود که اهریمنان درمیان انسان‌ها خرابکاری می‌کردند.

حتی [دائویی به نام] آغاز ازلی محترم آسمانی یا بودا شاکیامونی هیچ‌یک آنقدر بی‌ملاحظه نبودند که اتحاد یا یکی‌شدن بودیست و دائویست را پیشنهاد کنند. چگونه می‌تواند روی دهد! حتی درون محدوده خود بودیسم، آموزش داده شده که هیچ دو روش تزکیه‌ای نمی‌تواند با هم مخلوط شود. برای مثال، آنهایی که سرزمین پاک را تمرین می‌کنند نمی‌توانند ذن را تمرین کنند. این دو نمی‌توانند مخلوط شوند. و آنهایی که ذن را تزکیه می‌کنند نمی‌توانند تیان‌تی یا هوآیان را تمرین کنند. وقتی تزکیه می‌کنید نمی‌توانید روش‌های مختلف را با هم ترکیب کنید. و چرا این‌طور است؟ زیرا رشد و تکامل گونگ بی‌نهایت پیچیده است. شما فقط یک بدن دارید و مانند نوعی ماده خام است که به ماشینی تزریق می‌شود. گونگ شما در آن ماشین تولید می‌شود. هر چیزی باید به‌طور بسیار دقیقی برای شما نظم و ترتیب داده شود—خواه آن شیوه به‌کار رفته برای نجات شما باشد، هر قدمی که باید بردارید یا شکلی که هر نوعی از گونگ باید به آن شکل رشد و تکامل یابد و غیره. اما اگر در نیمه راه‌تان در ماشین دیگری قرار داده می‌شید، نتیجه چه می‌شد؟ آیا هنوز می‌توانستید تزکیه کنید؟ شما به من بگویید. چیزی کاملاً به‌هم‌ریخته و آشفته می‌شدید. یک توده تفاله می‌شدید.

بسیاری از افراد نتوانسته‌اند در تمرین‌شان پیشرفتی داشته باشند دقیقاً به‌خاطر اینکه به این شکل غیرمسئولانه تزکیه کرده‌اند. منظور واقعی بودا شاکیامونی از «هیچ راه تزکیه دوم» این بود که در تزکیه نمی‌تواند مخلوط کردن وجود داشته باشد. بعدها این گفته «هیچ راه تزکیه دوم» به اشتباه فهمیده شد و معنی دیگری از آن برداشت شد. اما مخلوط کردن روش‌ها مطلقاً ممنوع است. روش اتحاد، «اتحاد پنج مذهب» را آموزش داد—چیزی که قوانین آسمان ممنوع می‌داند. اما حالا این گروه دوباره در تابوان ظاهر شده‌اند. در دوره پایان دارما هیچ کسی قصد ندارد دخالتی کند، بدین دلیل که هیچ کسی در این دوره در حال اداره کردن امور بشری نیست. انسان حتی بدتر شده، از این‌رو همه [موجودات خدایی] مراقبت خود را رها کرده‌اند و دیگر مراقب امور نیستند. مردم را نیز نجات نمی‌دهند. آنهایی که معترف هستند به بودا ایمان دارند یا او را عبادت می‌کنند به تزکیه سخت و دقیق علاقه ندارند. بلکه صرفاً خواهان ثروت یا دور کردن بدبختی هستند. به این بدی است.

به هر حال مردم هنوز فکر می‌کنند آنچه [روش اتحاد] آموزش می‌دهد معقول به نظر می‌رسد. افکار در ذهن یک تزکیه‌کننده و نیز کسی با ایمان مذهبی، بسیار حیاتی هستند. برخی از روش‌های تزکیه کاملاً به ایمان متکی هستند و شامل هیچ تکنیکی نیستند، بنابراین وقتی در ذهن‌تان چیز دیگری مخلوط می‌شود، تمرین تزکیه‌تان را درهم و برهم می‌کند. آن هرگز قرار نبوده شامل هیچ یک از چنین حرکات فیزیکی باشد. علاوه بر آن، حالا اهریمنان در دنیای بشری پخش شده‌اند و برای بشریت تباهی به بار می‌آورند. آیا هر کسی افکار خوب ندارد؟ این دقیقاً همان چیزی است که اهریمنان می‌خواهند نابود کنند و باعث شوند در تزکیه شکست بخورید.

بودیسم ذن افراط است

مردم دو نوع هستند، آنهایی که افراطی هستند و آنهایی که راه میانه را برمی‌گزینند. بودیسم ذن از همان ابتدا در زمره افراطی‌ها بود و یک سیستم تزکیه به حساب نمی‌آید. ذن همیشه در هاله‌ای از بحث و جدل بوده است. گرچه مردم همیشه برطبق شیوه‌های ذن تزکیه کرده‌اند، اما درواقع آنها تحت مراقبت بودا شاکيامونی بوده‌اند و دلیل آن، نیت‌شان برای تزکیه بوداشدن و در جستجوی خوبی بودن‌شان است. ذن یک سیستم را تشکیل نمی‌دهد. بودی‌دارما پادشاهی آسمانی خودش را ندارد و در نتیجه نمی‌تواند نجات را به مردم عرضه کند. حقیقت این است که خود بودی‌دارما، در زمان خود، بودا شاکيامونی را به‌عنوان بنیان‌گذار در نظر می‌گرفت. گرچه او روحانی‌بزرگ ذن نامیده می‌شود اما درواقع مرید شاکيامونی بود—مریدی از نسل بیست‌وهشتم و کسی که بودا شاکيامونی را بسیار می‌ستود. درحالی که روی نظریه‌های بودا شاکيامونی کار می‌کرد، تمرکز آگاه‌شدن خود را بر «هیچ‌بودن» گذاشت و این جدا از اصول اندیشه‌های شاکيامونی نبود. با گذر زمان، ذن در سراسری افتاد. نسل‌های بعدی بر اساس رویکرد بودی‌دارما، آن رویکرد را به‌عنوان یک راه تزکیه در نظر گرفتند و عقیده داشتند که آن بالاترین است. اما راه او بالاترین نبود. درواقع ذن با آمدن هر نسل جدیدی رو به افول می‌رفت و خود بودی‌دارما این را گفت: آموزه‌هایش فقط تا شش نسل ادامه خواهد داشت.

بودی‌دارما اهمیت نسبتاً زیادی به آموزه بودا شاکيامونی مبنی بر «هیچ‌بودن» قائل شد و احترام بسیار زیادی نیز برای بودا شاکيامونی قائل بود؛ او به‌عنوان مرید نسل بیست‌وهشتمش شناخته می‌شد. اما نسل‌های بعدی کاملاً در دام افراط افتادند. و وقتی این‌گونه شد، در مرحله افول قرار گرفت، به طوری که بودی‌دارما و شاکيامونی تقریباً معادل هم در نظر گرفته شدند. مردم به تدریج بودی‌دارما را مورد تکریم قرار دادند و نظریه‌های بودی‌دارما را یگانه حقیقت بودیستی در نظر گرفتند. اصولاً این به منزله رفتن به گمراهی بود.

زیرا بودی‌دارما تا سطح پایینی تزکیه کرد و فقط به مرتبه آسمانی آرهای نائل شد—یعنی، او صرفاً یک آرهای بود. واقعاً تا چه مقدار می‌توانست بداند؟ با تمام این اوصاف او به سطح تاتاگاتا نرسیده بود. شکاف بین سطح او و سطح بودا شاکيامونی بسیار چشمگیر بود؛ و به همین دلیل، آموزه‌هایش به فلسفه مردم عادی نزدیکترین است و نظریه‌هایش برای پذیرش مردم راحت‌ترین است—به‌ویژه آنهایی که مذهب را شکلی از فلسفه یا ایدئولوژی در نظر می‌گیرند. آنهایی که رویکردی آکادمیک را برمی‌گزینند و بودیسم را به‌عنوان فلسفه مطالعه می‌کنند گرایش دارند که بیشتر از همه نظریه او را بپذیرند. آن به‌طور نزدیکی شبیه فلسفه عادی است.

بوداها در هر سطحی یافت می‌شوند، هر اندازه هم که فرد بالا برود. [اما برطبق ذن] شما تزکیه می‌کنید و تزکیه می‌کنید، و سپس، از قرار معلوم، هیچ چیزی وجود ندارد. در تزکیه‌شان حتی تا حد موجودات بشری را نیز تصدیق نمی‌کنند. موجودات بشری مرئی زنده اینجا درست در مقابل ما هستند، اما آنها را به‌عنوان چیزی واقعی تصدیق نمی‌کنند. حتی بدتر از آن افراد عادی با کیفیت روشن‌بینی ضعیف هستند که می‌گویند: «من باور می‌کنم اگر آن را ببینم، و اگر نبینم باور نمی‌کنم.» این افراد حتی آنچه را که می‌بینند تصدیق نمی‌کنند. پس چرا زندگی می‌کنید؟ چرا به خود زحمت می‌دهید و چشمان‌تان را باز می‌کنید؟ چشمان‌تان را ببندید، دراز نکشید، نایستید... هیچ چیزی وجود ندارد، درست؟ آنها به افراط رفته‌اند. بودی‌دارما گفت که دارما‌یش فقط می‌تواند تا شش نسل منتقل شود. مردم امروز چقدر نابخرد هستند که هنوز هم سخت به آموزه‌ای می‌چسبند که از همان ابتدا نیز معتبر نبود. این بن‌بستی است که در آن فرو رفته‌اند. آنها خود را تصدیق نمی‌کنند، بوداها را تصدیق نمی‌کنند، و درباره سیاره زمین چطور؟ اگر حتی وجود خود را تصدیق نمی‌کنند، چه لزومی دارد که یک نام داشت؟ و چه لزومی به خوردن است؟ می‌توانید تمام روز گرسنه بمانید، نگاه نکنید ساعت چند است و تمام صداها را خاموش کنید...

و بعد از همه اینها، همه چیز تمام شده است. پس آیا این بودا شاکيامونی را مورد تردید قرار نمی‌دهد؟ اگر بودا شاکيامونی هیچ چیزی آموزش نداد، درطول چهل و نه سال چه کار می‌کرد؟ آیا معنی واقعی «خالی‌بودن» در آموزه‌های بودا شاکيامونی را

می‌دانند؟ وقتی بودا شاکيامونی [گفت که او] هیچ فایی را به‌جای نگذاشت، او درحال گفتن این بود که او روش تزکیه یا فای جهان را به‌طور واقعی آموزش نداد. آنچه او درباره‌اش صحبت کرد فقط چیزهایی در سطح تزکیه‌اش بود و آنچه برای مردم عادی به‌جای گذاشت فای تاتاگاتا بود—به‌ویژه، تجارب تزکیه و درس‌آموخته‌هایش. دارمای واقعی‌ای که وقتی شاکيامونی در این دنیا بود اشاعه داد قواعد و دستورالعمل‌ها بود و دربارهٔ بینش‌های خاصی از سطوح مختلف صحبت کرد، که آن، فا در سطح خاصی است. اما بودا شاکيامونی نمی‌خواست مردم در سطح او گیر بیفتند و از این رو گفت: «در زندگی‌ام هیچ دارمایی را آموزش ندادم.» او آن را گفت زیرا می‌دانست دارمایی که آموزش داده بالاترین نبود. یک تاتاگاتا، یک بودا است، اما نه یک بودا در بالاترین سطح. فای بودا بیکران است. یک تزکیه‌کننده نباید با دارمای او محدود شود. فردی با کیفیت مادرزادی بزرگ می‌تواند حتی بالاتر تزکیه کند، جایی که بینش‌ها بالاتر و ژرف‌تر می‌شوند و تجلی متناظر فا درانتظار او است.

سطوح در طول دوره تزکیه

سطح تزکیه فرد چیزی است که برخی از تزکیه‌کنندگان در طول دوره تزکیه از آن آگاه می‌شوند و چیزی نیست که همه افراد تزکیه‌کننده، لزوماً از آن آگاه شوند. اکثر تزکیه‌کنندگان فقط پس از اینکه به وضعیت روشن‌بینی رسیده باشند یا به سطوح بالا و ورای قانون دنیای سه‌گانه رسیده باشند، از آن آگاه می‌شوند. آنهایی که به این آگاهی می‌رسند، از روی رنگ‌های گونگی که از بدن‌شان بیرون می‌آید می‌توانند سطح‌شان را تشخیص دهند. می‌تواند از ستون گونگ فرد یا از خود بدن تشخیص داده شود. در تزکیه قانون دنیای سه‌گانه، گونگی که ابتدا پدیدار می‌شود قرمز است، و وقتی سطح شخص بالاتر برود، نارنجی و سپس زرد می‌شود، سپس سبز و غیره، به طوری که در کل نه رنگ می‌شود—یعنی، قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی، بنفش، رنگارنگ و بدون رنگ. برای دیدن اینکه در چه سطحی هستید، یک نگاه کافی است. اگر به بدن نیمه‌شفاف رسیده باشید و به تزکیه به سمت بالا ادامه دهید، تزکیه‌ای که انجام می‌دهید، تزکیه ورای قانون دنیای سه‌گانه خواهد بود. شما مرتبه‌ای آسمانی کسب کرده‌اید و مرحله مقدماتی تزکیه فای آرہات را شروع کرده‌اید. انجام تزکیه ورای قانون دنیای سه‌گانه بدین معنی است که از سه‌قلمرو گذشته‌اید و دیگر در معرض بازپیدایی نیستید. اگر در این مرحله تزکیه‌تان را تمام کنید، یک آرہات هستید. اگر به تزکیه به سمت بالا ادامه دهید، در حال تزکیه در مرتبه رفیع آرہات خواهید بود و آن سطح نیز رنگ‌بندی دارد. اما رنگ‌های قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی و بنفش اینجا متفاوت از آن رنگ‌هایی است که در قانون دنیای سه‌گانه است. رنگ‌ها در تزکیه قانون دنیای سه‌گانه غلیظ و شبیه رنگ‌های موجودات بشری هستند. اما در آن سطح [آرہات]، آنها رنگ‌بندی نیمه‌شفافی از قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی، بنفش، رنگارنگ و بی‌رنگ هستند. با تزکیه بیشتر، مجموعه نه‌رنگی بیشتری وجود دارد، با این تفاوت که آنها نیمه‌شفاف‌تر، لطیف‌تر و زیباتر هستند. بارها و بارها به این شکل تکرار می‌شود. بنابراین جایی که فرد در تزکیه قرار دارد می‌تواند تشخیص داده شود.

اما مردم اجازه ندارند این را ببینند و مسائل این قدر برای مردم عادی شفاف نیست، زیرا موضوعی از بینش و روشن‌بینی وجود دارد. اگر آنچه بدن تزکیه کرده به صورت واضح نمایان می‌شد، چه چیزی برای بصیرت و روشن‌بینی باقی می‌ماند؟ هر کسی تزکیه می‌کرد، هر کسی آن را انجام می‌داد. چه کسی انجام نمی‌داد؟ هر چیزی بسیار واقعی می‌بود. حتی افرادی با گناہانی غیرقابل‌بخشش، هرچقدر هم غیرقابل‌اصلاح بودند، می‌آمدند تا آن را یاد بگیرند. موضوعی از بصیرت و روشن‌بینی وجود نمی‌داشت. و اگر این‌گونه می‌بود، تزکیه غیرممکن بود. برخی می‌گویند: «چشمانم را باز نگه می‌دارم و اگر بتوانم چیزها را واضح ببینم، آن را یاد می‌گیرم.» اما این عملی نخواهد بود. اگر چنین فردی می‌توانست هر چیزی را ببیند، به طوری که چیزها خیلی واضح می‌بودند، فرصت تزکیه‌اش به پایان می‌رسید. اجازه نمی‌داشت تزکیه کند. دلیل آن این است که یک فرد باید از طریق روشن‌بینی و بصیرت، از توهم بیرون بیاید و فقط آن، تزکیه به حساب می‌آید. اگر فرد به روشن‌بینی کامل می‌رسید و می‌توانست هر چیزی را ببیند، اجازه نمی‌داشت تزکیه کند. و چرا این‌گونه است؟ زیرا اگر تزکیه هم می‌کرد به حساب نمی‌آمد، چراکه دیده بود که هر چیزی [که تزکیه از آن صحبت می‌کند] واقعی است. او دیده بود که چه چیزی هنگام دعوا و ستیز مردم روی می‌دهد، اینکه آن افرادی که از دیگران سوءاستفاده می‌کنند به آنها تقوا می‌دهند. اگر واقعیت به طور کامل در مقابلش نمایان می‌شد، مسلم است که او راه تزکیه را درپیش می‌گرفت. اما آیا به عنوان انجام تزکیه به حساب می‌آمد؟ آن چنگ زدن به چیزی که اینجا قرار دارد برای برداشتن آن، به حساب می‌آمد. در آن صورت، وابستگی‌های بشری از بین برده نمی‌شد.

یک فرد باید درحالی که درمیان کشمکش، وابستگی‌های بشری خود را از بین می‌برد، به درک و فهم‌های خود برسد. اگر می‌توانست هر چیزی را به طور شفاف و واضح ببیند، آن تزکیه نمی‌بود. چرا برای یک بودا سخت است که سطحش را ارتقاء دهد؟ زیرا او هیچ دعوا و ناسازگاری ندارد، هر چیزی را به طور واضح می‌بیند. چگونه می‌تواند تزکیه کند؟ برای او سخت‌تر است که تزکیه کند. و به همین دلیل است که می‌خواهند درمیان مردم عادی بروند و تزکیه کنند. فقط وقتی فرد در توهم تزکیه کند صعود سریع امکان‌پذیر است. آن امکان‌پذیر است، گرچه وقتی مردم تزکیه می‌کنند خیلی کم می‌بینند. اما جزئیات برای هیچ موجود بشری برملا نمی‌شود.

وقتی فردی تزکیه می‌کند، موضوع بصیرت و روشن‌بینی، در تمام مسیر، از ابتدا تا انتها، در جریان است و او باید درمیان توهم تزکیه کند. غرب به ایمان بها می‌دهد، و از شروع تا پایان، آن را مورد تأکید قرار می‌دهد. بدون ایمان، هر چیز دیگری تحقق‌ناپذیر است. تا وقتی که ایمان داشته باشید، پاسخی [از جانب خدا] خواهد بود. وقتی برخی از افراد در مقابل تصویر عیسی توبه می‌کنند، ذهن‌شان واقعاً حس کرده که عیسی در حال گوش کردن بوده و کسی بوده که به پرسش‌شان پاسخ دهد. شیوه‌های تزکیه در غرب این‌گونه است. ایمان مذهبی شکلی از تزکیه است. وقتی عیسی آماده بود تا پیروانش را در پادشاهی آسمانی خودش پذیرا باشد، اگر بدن آن فرد فاقد گونگ یا انرژی بود، آن شخص نمی‌توانست وارد آسمان شود. و علاوه بر آن، افکار بدی که فرد درمیان موجودات بشری شکل داده و کارمای روی بدنش باعث می‌شد ویژگی خاص این جهان در سطوح بالا او را محدود کند؛ در خصوص کسی که خیلی بد بود، [اگر آنجا می‌رفت] هر دوی بدن و روحش متلاشی می‌شد و هیچ چیزی باقی نمی‌ماند. این وضعیت توجیه‌ناپذیر است. بنابراین بدون گونگ عملی نخواهد بود. بنابراین همان‌طور که ایمان فرد رشد می‌کند، همان‌طور که از میان اعتراف می‌گذرد و همان‌طور که به‌طور پیوسته سعی می‌کند بهبود یابد و فرد خوبی باشد، گونگ در سمت دیگر برای او تکامل می‌یابد. اگر چه او گونگ را رشد می‌دهد، اما در این باره به او گفته نمی‌شود، چراکه [در غرب] فقط به آنها آموزش داده می‌شود که فرد خوبی باشند؛ به آنها درباره گونگ آموزش داده نمی‌شود. همین برای راهبان بودیستی نیز مصداق دارد. آنها هیچ تمرینی [از نوع چی گونگ] انجام نمی‌دهند، پس چگونه گونگ را رشد می‌دهند؟ گونگ‌شان رشد می‌کند گرچه به آنها گفته نمی‌شود که گونگ دارند.

بودیست و دائویست

مدرسه دائو تزکیه انفرادی را تمرین می‌کند؛ مذهب دائوئیسم نباید وجود داشته باشد. درواقع مذهب دائوئیسم محصولی از تغییراتی است که در تاریخ اخیر روی داد. هرگز در دوره ماقبل تاریخ چیزی به‌عنوان دائوئیسم مذهبی وجود نداشت. دلیل این است که، هدف مدرسه دائو این نیست که نجات را به همه موجودات ذی‌شعور عرضه کند؛ بلکه آن تزکیه انفرادی و تمرین سکون را آموزش می‌دهد. بنابراین آن روشن‌بینی به جن را تزکیه می‌کند. از جن، شن و زن، تمرکز تزکیه‌اش بر روشن‌بینی به حقیقت است، به‌وسیله تزکیه جن، سرشت مادرزادی فرد را پرورش می‌دهد و آرمانش بازگشت به اصل و حقیقت است. دائو لازم می‌داند که تزکیه باید در سکون انجام شود، بنابراین [مدرسه دائو] واقعاً هیچ خواستی برای نجات وسیع موجودات ذی‌شعور ندارد. وقتی یک دائویست تزکیه‌اش را تمام کند، آنگاه او موجود خدایی سیار یا جاودانی سرگردان خواهد بود. در آسمان‌ها نیز مانند اینجا کوه‌ها و آب‌ها وجود دارد و او در یکی از چنین کوه‌هایی ساکن خواهد بود. درواقع مذهب دائوئیسم از وابستگی‌های موجودات بشری عادی زاده شد. درحالی که مردم در اشتیاق به رسمیت شناخته‌شدن و نفع شخصی هستند، دلباخته این هستند که همدست شوند و نوعی پایگاه قدرت شکل دهند. بنابراین چیزهایی مانند این پدید می‌آید.

در حقیقت مذهب دائوئیسم وجود ندارد. یک دائوئیست به مریدش آموزش می‌دهد که در انزوا و تنهایی تزکیه کند. گرچه مذهب دائوئیسم بوجود آمد و مریدان بسیاری دارد، اما همه آنها آموزش حقیقی را دریافت نمی‌کنند. اگر استادی یک مرید خوب پیدا کند، آموزش‌های حقیقی را به او آموزش می‌دهد. و اگر مریدان خوبی وجود نداشته باشد، زندگی راحت و بی‌دغدغه‌ای را انتخاب می‌کند و هر کاری مایل باشد انجام می‌دهد. [او می‌تواند این کار را انجام دهد] زیرا به دائو و رهایی واقعی‌ای که به‌همراه آن می‌آید نائل شده است.

بودیست، بودیست است و دائوئیست، دائوئیست است. مخلوط کردن آموزش‌های این دو مدرسه کاملاً تحقق‌ناپذیر است. اما چیزی که ما تمرین می‌کنیم واقعاً عظیم است. تمرین ما براساس خود جهان است و هر چیزی را دربرمی‌گیرد. بنیان ما براساس مدرسه بودا بوده است و آنچه داریم، خواه پایه‌های ما باشد یا مشخصات ما، بودیستی است. اما این فافراتر از هر دوی بودیست و دائوئیست می‌رود. درک‌های متفاوتی در سطوح مختلف یافت می‌شود و تجلیات متفاوتی در سطوح مختلف ظاهر می‌شود. آنهایی که در بهشت فالون هستند دانش خود را دارند، درحالی که ورای بهشت فالون دانش بالاتری وجود دارد و بازهم بالاتر حتی شکل‌های بالاتری از دانش وجود دارد.

موضوع دیگری وجود دارد، یعنی درخصوص خدایان اولیه. اما دلیلی برای صحبت در این زمینه با تزکیه‌کنندگان امروزی وجود ندارد، چراکه برای‌شان غیرقابل درک و ورای دسترسی‌شان است. بنابراین فقط درباره دو مدرسه بودا و دائو صحبت می‌کنم. صحبت کردن در سطحی بیش‌ازحد بالا عملی نیست؛ مردم نمی‌توانند چنین چیزهایی را بپذیرند. مجاز نیستند بدانند.

هیچ اثبات و نمایشی هنگام نجات مردم و آموزش فا

آموزش فای حقیقی به مردم عادی که به‌عنوان راهب تزکیه می‌کنند—راهبانی که آگاه و روشن‌بین نشده‌اند—بی‌فایده است، چراکه هیچ نمی‌دانند. راهبانی که آگاه و روشن‌بین شده‌اند در دنیای مادی یافت نمی‌شوند؛ آنها به اعماق کوه‌ها و جنگل‌ها رفته‌اند. آنها درباره‌ی من می‌دانند. فقط مردم عادی هستند که نمی‌دانند. بسیاری از تزکیه‌کنندگان برجسته درباره‌ی من می‌دانند. گاهی اوقات به آرامی نزدیک شدند، نگاهی انداختند و سپس رفتند. برخی نیز بوده‌اند که آمدند و چند کلمه‌ای گفتند. علی‌رغم اینکه صدها یا هزاران سال در اعماق کوه‌ها و جنگل‌ها تزکیه کرده‌اند، اما سطح تزکیه‌شان خیلی بالا نیست. زیرا مسیری که برمی‌گزینند طاقت‌فرسا است و مسیر بزرگ تزکیه نیست. آنها با استفاده از مسیرهای کوچکتر تزکیه می‌کنند و به همین دلیل علی‌رغم اینکه مدتی طولانی تزکیه کرده‌اند اما به نهایت مرتبه‌شان نائل نشده‌اند. اما آنها با دنیای مادی مخلوط نمی‌شوند، از این رو توانایی‌های فوق‌طبیعی‌شان قفل نیست و قادرند قدرت‌های خدایی‌شان را به‌طور کامل به‌نمایش بگذارند. آنها بی‌کسی که در دنیای مادی تزکیه می‌کنند معمولاً مجموعه توانایی‌های عظیم‌شان قفل است. اگر این‌گونه نبود، فقط یک فکر می‌توانست یک ساختمان را به مکانی دیگر جابجا کند—چیزی که مجاز نیست. اخلال در امور بشری مطلقاً ممنوع است. مردم فکر می‌کردند که سطح چنین فردی بالا است. یک فرد عادی فکر می‌کند هر کسی که قادر است توانایی‌هایش را به‌نمایش بگذارد در سطحی بالا است. آنچه استادان چی‌گونگ علناً در معرض نمایش می‌گذارند صرفاً توانایی‌ها و مهارت‌های کوچکتر است، چیزهایی آنقدر ناچیز که تأسف‌انگیزند. آنها واقعاً چیزی نیستند. اما مردم عادی فکر می‌کنند آنها چیزهای سطح بالا هستند.

من به‌ویژه وقتی فا را آموزش می‌دهم، از ارائه نمایش خودداری می‌کنم زیرا هدف از آمدنم به نزد عموم را به‌طور واضح و کامل بیان کرده‌ام. اگر درحال آموزش فا نمایش‌هایی ارائه می‌کردم، آن اشاعه‌ی یک راه اهریمنی می‌بود. با انجام آن به آن شکل، مردم می‌آمدند تا تکنیک‌های شما را یاد بگیرند، نه فا را. بودا شاکيامونی نیز به‌طور مشابه، در زمان خودش از این رویکرد اجتناب کرد. شفا دادن اشکالی ندارد چراکه هرچه باشد، عملکرد آن نمی‌تواند دیده شود. تمام چیزی که ظاهر می‌شود این است که آن شخص احساس بهبود می‌کند. شفا چگونه روی داد؟ به شما بستگی دارد که به کل این کار باور داشته باشید یا خیر. فرد حالا بهتر است، اما آیا باور دارید که او بهتر است؟ یک ناظر نمی‌تواند بگوید که آیا او هنوز درد دارد یا خیر. از آنجاکه کیفیت روشن‌بینی فرد هنوز هم در این مسئله دخالت دارد، شفا دادن اشکالی ندارد. هر از چندگاه عیسی و شاکيامونی نیز این کار را انجام می‌دادند. لائو ذی استثناء بود. لائو ذی می‌دانست که دنیای بشری بیش‌ازحد خطرناک است. او باعجله رساله‌ی پنج‌هزار کلمه‌ای‌اش [درباره‌ی دائو] را نوشت و از گذرگاه گذشت و عازم غرب شد.

دنیای بشری بی‌نهایت پیچیده است. فقط به شخصی که اینجا روی زمین است نگاه کنید، نمی‌توان گفت از کدام بعد آمده است. آن [موجود] خدایی در آن بعد هنوز می‌خواهد سرپرست او باشد. آنچه مهم است این است که آیا این فرد می‌تواند تشخیص دهد؛ اگر بتواند، پس قادر خواهد بود [به جایی که از آنجا آمده] برگردد. اما او [آن موجود خدایی] ممکن است بداند که این موجود بشری، دیگر مایل به انجام این کار نیست، از این رو نمی‌تواند کار بیشتری برای او انجام دهد. درعین حال نمی‌خواهد او را رها کند. در گذشته وقتی عیسی آمد تا مردم را نجات دهد، [این موجودات خدایی] فکر کردند که او درحال مداخله با امورشان است. «این فرد به من تعلق دارد، و این فردی که نجات داده می‌شود باید به مکان من بیاید. چرا به قلمرو ما تعرض می‌کنید؟» آنها آن را بر نمی‌تابیدند. به‌خاطر همین ذهنیت بود [که آن‌گونه عمل کردند]. اگر درباره‌اش بیندیشید، آن درست نیست. عیسی اهمیتی نمی‌داد که چه کسی متعلق به چه کسی است. هدف از آمدنش نجات مردم بود. او دید که همه‌ی موجودات درحال رنج کشیدن هستند و آرزو داشت که نجات را به آنها عرضه کند تا بتوانند صعود کنند. به این شکل، عیسی بسیاری از این موجودات خدایی از بعدهای گوناگون را تحت‌تأثیر قرار داد. نهایتاً مخالفت‌شان تا حدی تشدید شد که خود را در این دنیای بشری متجلی کرد، صرفاً مانند تضادهای بشری، و کل این سختی شدید روی عیسی فرود آمد. عیسی نتوانست خودش را از آن برهاند، به‌طوری که تنها انتخابش مردن بود—در نتیجه مصلوب شد، و بدین‌وسیله خصومتی که بین آنها وجود داشت حل و فصل شد. با

نبودن بدن عادی فیزیکی عیسی، دیگر عیسایی نبود که با او خصومت شود و این به سختی‌های بی‌شمارش خاتمه داد. به‌همین دلیل است که گفته می‌شود عیسی زندگی‌اش را به‌خاطر همهٔ بشریت داد. منظور این است.

بودا شاکيامونی نیز وقتی درحال آموزش دارمای خود بود سختی‌های عظیمی را تجربه کرد. به‌طور پیوسته با هفت مذهب در هندوستان مبارزه می‌کرد. در آن زمان، برهمنیسم پیشین قدرتمند بود. درانتها، بودا شاکيامونی بدون دستیابی به هدف واقعی‌ای که مشخص کرده بود، اینجا را ترک کرد.

لائو ذی پس از نوشتن کتاب پنج‌هزارکلمه‌ای‌اش، آموزه‌هایش را برای نسل‌های بعدی به‌جای گذاشت تا به انجام برسانند. این‌گونه مقدر شده بود که انجام شود و این ارادهٔ آسمان بود. زیرا مدرسهٔ دائو قرار نبود به مذهب تبدیل شود؛ شکل‌گیری مذهب دائوئیسم یک اشتباه بود. یک دائوئیست تزکیهٔ انفرادی را آموزش می‌دهد، تزکیهٔ جن، و تزکیهٔ سکون، بنابراین آموزه‌ها فقط به یک مرید منتخب منتقل می‌شود. این‌گونه انجام می‌شود زیرا او مریدش را انتخاب می‌کند و فقط به کسی که خوب است آموزش می‌دهد. او نمی‌تواند به‌طور گسترده‌ای نجات را عرضه کند و آرزوی انجام این کار را ندارد. او جن را تزکیه می‌کند. درحالی که ممکن است گروهی از مریدان را در معبدی دائوئیستی مشاهده کنید، اما فقط یکی انتخاب شده است و تنها او انتقال [آموزش‌ها] را دریافت می‌کند. بقیه صرفاً در نقش ردگم‌کنی عمل می‌کنند. بنابراین نباید در مدرسهٔ دائو یک مذهب وجود داشته باشد. در گذشته آنها همیشه در کوه‌ها تزکیه را به‌طور انفرادی انجام می‌دادند.

آنچه کنفوسیوس آموزش داد اصولی برای رفتار شخصی بود، نه تزکیه. به‌هرحال آموزه‌های او مردم چین را منتفع کرد. آموزهٔ او مبنی بر «اعتدال و میانه» می‌تواند فرد را قادر سازد تا موقعیتی استوار و شکست‌ناپذیر کسب کند. مسائل پس از اینکه به نهایت می‌رسند در جهت عکس می‌روند و بنابراین کسی یا چیزی پس از اینکه به قله رسید ممکن است سقوط کند. نکتهٔ جستجوی «اعتدال و میانه» این است، اینکه همیشه در حدی متوسط ایمن باقی ماند. وقتی شخص در جستجوی این نباشد که بالاترین باشد و به‌طور بی‌دردسر بالاتر از آنهايي باشد که پایین هستند، آن فرد هرگز ناکام نمی‌شود. هر چیزی وقتی به نهایت می‌رود، برعکس می‌شود. این اشاره به مردم عادی است.

بسیاری از تزکیه‌کنندگان در اعماق کوه‌ها و جنگل‌ها هستند که رویدادهایی از گذشته و آینده را دیده‌اند. اما هیچ‌یک از آنها درگیر آن امور نشده‌اند و آرزوی این کار را نیز ندارند. وابسته‌نبودشان از این نشأت می‌گیرد که می‌دانند آن رویدادها نتیجهٔ تغییرات آسمانی هستند. [آنها می‌دانند] که مقدرشده امور این‌گونه باشند.

هر کسی که با ارادهٔ آسمان رویارویی کند با تبعات آن مواجه می‌شود و از این رو مردم جرأت نمی‌کنند چنین کاری انجام دهند. همه یوفی را تحسین می‌کنند، اما چرا او نتوانست سلسلهٔ سونگ جنوبی را نجات دهد؟ آیا خانوادهٔ یو بسیار قدرتمند نبود؟ چنین چیزی ارادهٔ آسمان بود. یوفی عزم خود را برای حفظ کردن سونگ جزم کرده بود، اما نتوانست موفق شود، چراکه درواقع علیه ارادهٔ آسمان حرکت می‌کرد. اینجا فقط نکته‌ای را تشریح می‌کنم. همان‌طور که گفته می‌شود: «بهترین طرح‌هایی که موش‌ها و انسان‌ها می‌ریزند اغلب به بیراهه می‌رود.» نمی‌گویم که یوفی بد بود. فقط این ایده را تشریح می‌کنم.

آنچه یک فرد از منظر بشری خود درنظر می‌گیرد، لزوماً درست نیست. خواه اولین امپراتور کین بود یا امپراتور وو از سلسلهٔ هان، هر امپراتوری که بود یا هرچه که انجام داد، آنهایی که بعد از چنین چهره‌ای می‌آیند، او را مورد قضاوت قرار خواهند داد. مردم عادی مسائل را از نقطه‌نظر فردی خود و از منظر عقاید و تصورات اکتسابی درونی خودشان نگاه می‌کنند و آنچه باور دارند که خوب یا بد است لزوماً این‌گونه نیست. همچنین، معیاری که فرد با آن تعیین می‌کند که کسی یا چیزی خوب یا بد است، حول‌وحوش خودش می‌گردد: «اگر نسبت به من خوب باشد، پس می‌گویم او خوب است. اگر آنچه انجام می‌دهد به من سود برساند، پس می‌گویم او خوب است.» از این رو آن فردی که او تأییدش می‌کند ممکن است واقعاً خوب باشد یا نباشد. تنها معیار برای قضاوت اینکه چه چیزی خوب و بد است این‌فا، ویژگی خاص جهان است. هرگز تغییر نمی‌کند، حقیقت این جهان است و تنها معیاری است که خوب و بد براساس آن باید تعیین شود. اولین امپراتور کین درطول دورهٔ متحد کردن چین بسیاری از مردم را کشت. حکمرانان بسیاری از ایالات را کشت و همه او را لعن و نفرین می‌کردند. حکمرانان و مردم ایالات مختلف تحت

فرمانروایی او آورده شدند و در نتیجه همه از او متنفر بودند و او را لعن و نفرین می کردند. آنها همگی از منظر خودشان او را قضاوت کردند. اگر او مطابق اراده آسمان عمل نمی کرد، موفق نمی شد و اتحاد صورت نمی گرفت. بنابراین امور بشری چیزی بیش از آن نیستند. به عنوان تزکیه کننده هرگز در خصوص آنها نظر نمی دهیم. یک تزکیه کننده علاقه ای به امور سیاسی نخواهد داشت، مبادا که یک سیاستمدار باشد، نه یک تزکیه کننده.

وقتی بشریت به زمان خاصی می رسد، کارمایش بسیار زیاد است و ورای رهایی است. کارمای عظیمی به این حد چیزی است که انسان نمی تواند بازپرداخت کند. او در طول بسیاری از زندگی ها آنقدر کارمای عظیمی جمع می کند که بازپرداختش غیرممکن است و بنابراین این افراد سرنوشتشان نابودی است. منظور از «نابود شدن» چیست؟ فجایع کوچکی روی می دهد و مردم را نابود می کند. جنگ ناگزیرترین روش است و به همین دلیل است که تاریخ این گونه است.

امپراتور بنیانگذار هر زمانه موجودات سلحشور خاصی داشت که همراه او باز پیدا می شدند و او را محافظت می کردند و به او کمک می کردند بجنگد. آن دقیقاً کاری بود که آن موجودات سلحشور قرار بود انجام دهند. بنابراین تلاش هایشان هیچ پاداشی برایشان به ارمغان نمی آورد، اما کارما هم ایجاد نمی کردند—صرفاً وظیفه شان را انجام می دادند. چند نفر، حتی در طول مدت زمان طولانی تاریخ، به ماهیت این پی برده اند؟

آنچه بودا انجام می‌دهد نجات مردم است، نه برکت و حفاظت

مدرسه بودا کمترین کاری برای ثروتمند شدن مردم انجام نمی‌دهد. بیماری در نتیجه کارما است، بنابراین آن به مردم نشان نداده است که چگونه سلامتی‌شان را دوباره بدست آورند. وقتی آموزه‌های شاکيامونی درباره «نجات گسترده موجودات ذی‌شعور» می‌گفت، او به رها کردن مردم از سختی موجودیت عادی و نجات آنها به ساحلی دیگر، نیروانا، اشاره می‌کرد. این چیزی بود که بودا شاکيامونی آموزش داد. آن درباره عروج شما به پادشاهی آسمانی بود. همین برای آنچه عیسی آموزش داد نیز مصداق دارد و هیچ‌یک بالاتر از دیگری نبود. صرفاً این‌گونه است که مردم معاصر این را متوجه نمی‌شوند. آنها درباره این صحبت می‌کنند که بودا چگونه برکت می‌دهد و مردم را محافظت می‌کند، بیماری شما را شفا می‌دهد و شما را ثروتمند می‌کند و موجودات روشن‌بین بزرگ چقدر قدرت بیکران دارند و می‌توانند مردم را نجات دهند. مردم عادی، عرضه نجات یک بودا را با حفاظت کردن اشتباه می‌گیرند و سپس از بودا برکت، حفاظت و ثروت درخواست می‌کنند، از بودا درخواست می‌کنند آنها را شفا دهد و مانند آن. اما درحقیقت بوداها در چنین مسائلی اصلاً درگیر نمی‌شوند. این ایده منحرفی است که از فساد تفکر انسان نوین ناشی می‌شود و تباهاست. در اصل، سوترهای بودیستی نیز هرگز حاوی چنین چیزهایی نبودند. از این‌رو معمولاً درباره این موضوع صحبت می‌کنم و می‌گویم درحالی که ممکن است به امید ثروت و دارایی عود بسوزانید و بودا را عبادت کنید، بودا نمی‌تواند برایش مهم باشد که آیا ثروتمند می‌شوید یا خیر.

شما می‌خواهید به این شکل بودا را عبادت کنید، اما یک بودا علاقه‌ای به ثروتمند شدن شما ندارد. دقیقاً برعکس، او از شما می‌خواهد از طمع‌تان دست بکشید. اگر برای امرار معاش روزانه‌تان واقعاً مشکل داشته باشید، پس ممکن است منابع مادی مهیا کند، اما فقط برای اینکه زندگی شخصی‌تان تأمین شود. اگر قرار نباشد ثروتمند شوید، کاری نمی‌کند ثروتمند شوید. و از نظر یک بودا، بیماری نتیجه کارمایی است که فرد از زندگی یا زندگی‌های گذشته خود بدهکار شده است. وقتی برخی از افراد در مقابل یک مجسمه بودا برای پول خود را به خاک می‌اندازند، در حقیقت نتیجتاً پول بدست می‌آورند. اما در واقع چه نوع ثروتی بدست می‌آورند؟ روی آن مجسمه هیچ بودایی نیست. بلکه یک بودای تقلبی بود که از طریق عبادت بوجود آمد. یا ممکن است روباهی باشد که خود را چسبانده باشد، یا یک مار، یا یک راسو و غیره. آن به شما کمک می‌کند پول در بیاورید، چراکه در حقیقت آن را عبادت کردید و از او پول درخواست کردید. اما اگر بخواهد به شما کمک کند پولدار شوید، برای آن شرطی وجود دارد. در این جهان اصلی وجود دارد، اینکه بدون از دست دادن، چیزی بدست نمی‌آید. او از این اصل استفاده می‌کند، چراکه در آرزوی یک بدن بشری است. یک فرد برای طلب پول زانو می‌زند، بنابراین [آن می‌گوید]: «به پیش برو!» اگر چیزهایی که فرد با خود حمل می‌کند خوب نباشد، از او صرف‌نظر می‌کند و او هیچ پولی در نمی‌آورد؛ عبادتش بی‌پاسخ خواهد ماند. اگر پی‌ببرد که بدن‌تان چیزهای خوبی حمل می‌کند، اجازه می‌دهد پول بدست بیاورید، از آن موقع به بعد می‌تواند آن چیزهای خوب را از شما بردارد. اگر پول بخواهید، مسلم است که آن را به شما می‌دهد. اما این فردی که درگیر این مسئله است از اینها آگاه نیست و چیزی که از دست می‌دهد احتمال دارد به‌طور برگشت‌ناپذیری از دست رفته باشد. یک شخص بیش از یک دوره زندگی، زندگی می‌کند و [پس از چنین عبادتی] احتمال دارد در زندگی بعدی، زندگی مصیبت‌بارتری داشته باشد.

افول بشریت و عقاید خطرناک

اگر در گذشته در چین باستان کسی دربارهٔ تزکیهٔ «راه» صحبت می‌کرد، مردم می‌گفتند او یک «بنیان پرهیزکارانه» دارد. آنهایی که دربارهٔ بوداها، موجودات خدایی دائوئیستی، یا خدایان صحبت می‌کردند واقعاً افراد خوبی محسوب می‌شدند. اما، امروزه، صحبت دربارهٔ تزکیهٔ بوداشدن یا دائو خنده‌دار به نظر می‌رسد. ارزش‌های اخلاقی بشریت دستخوش تغییرات عظیمی شده است. هر روز هزاران مایل به سرعت سقوط می‌کند. مردم درحالی که ارزش‌های شان رو به تباهی می‌رود، به مرحله‌ای رسیده‌اند که عقیده دارند پیشینیان جاهل و خرافاتی بودند. تفکر انسان به‌طور فجیعی تغییر کرده و این وحشتناک است. در نظر بگیرید که بودا شاکيامونی زمانی گفت: با رسیدن دورهٔ پایان دارما، تغییرات در جامعه واقعاً وحشتناک خواهد بود. به‌عنوان مثال، در اجتماع امروزی مردم در قلب‌شان قانونی ندارند که نقشی بازدارنده داشته باشد، مخصوصاً در چین. در سایر کشورها نیز این‌گونه است، گرچه شکل‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. در سرزمین اصلی چین، انقلاب فرهنگی، آن به‌اصطلاح «تفکر و ایده‌های قدیمی» را که مردم داشتند از هم پاشید و مردم از باور داشتن به آموزه‌های کنفوسیوس منع شدند. دیگر برای مردم هیچ بازدارندگی یا اخلاقیاتی باقی نماند و اجازه نداشتند ایمان مذهبی داشته باشند. مردم به تدریج از این باورشان که انجام کار بد با مجازات کارمایی مواجه می‌شود، دست کشیدند.

وقتی مردم در ذهن‌شان دیگر قانون درونی با نقش بازدارنده نداشته باشند، آیا به خود جرأت نمی‌دهند که هرکاری را انجام دهند؟ این جدی‌ترین مشکلی است که بشریت اکنون با آن روبروست. برخی از خارجی‌ها جرأت نمی‌کنند برای تجارت به چین بروند، مخصوصاً به این خاطر که برخی جوانان چینی به‌سرعت شخص را با ضربات چاقو مورد حمله قرار می‌دهند یا به قتل می‌رسانند. این خیلی بد است. الان چین بدتر از سایر کشورها است. یک عامل مهم این است که وقتی فیلم‌ها یا برنامه‌های تلویزیونی خارجی که مبارزهٔ تبهکاران را به‌تصویر می‌کشند وارد چین می‌شوند، بینندگان به اشتباه فکر می‌کنند که هنگ کنگ و سایر کشورها واقعاً به آن آشفستگی هستند که به‌تصویر کشیده می‌شوند. اما آنها این‌گونه نیستند. آن صرفاً تصویرگری سینمایی و به‌منظور جلب‌توجه بینندگانی است که به‌دنبال هیجان هستند. حقیقت این است که مردمی که در خارج زندگی می‌کنند شخصیتی بسیار بهتر و متمدن‌تر از مردم در چین دارند. اما جوانان چینی از آنها تقلید می‌کنند. به‌دلیل اینکه چین مدتی منزوی بوده، مردمش پس از اینکه به یکباره شاهد آن مسائل بودند، به اشتباه فکر می‌کنند مسائل در خارج نیز این‌گونه است.

تبهکاران صاحب کسب‌وکار که در سریال تلویزیونی «ائتلاف» به‌تصویر کشیده شدند به‌طور مشتاقانه‌ای در چین مورد تقلید قرار گرفته‌اند. اما آن فقط تصویری از شانگهای دههٔ ۱۹۳۰ بود و صرفاً یک برداشت آزاد هنری از آن بود. زندگی واقعی آن‌گونه نبود. فیلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی تبهکاران هنگ کنگ تأثیر مخربی روی تفکر مردم سرزمین اصلی چین گذاشته است. ارزش‌های بشریت تغییر کرده است و در چین نیز حالا هم‌جنس‌بازی، استفاده از مواد مخدر، قاچاق مواد مخدر، جرائم سازماندهی‌شده، بی‌بندوباری جنسی و فحشا می‌بینیم. از کنترل خارج شده است! گفته‌ای هست دربارهٔ اینکه وقتی یک مرد دهاتی فقیر ناگهان ثروتمند می‌شود، مواظب باشید او خویشن‌داری ندارد و جرأت می‌کند هرکاری انجام دهد. آیا خطرناک نیست وقتی می‌بینیم بشریت به این مرحله رسیده است؟ اگر مسائل پیش‌تر بروند، بشریت تبدیل به چه خواهد شد؟ حالا در ذهن مردم مفاهیم خوب و بد برعکس شده است. امروزه مردم آنهایی را تحسین می‌کنند که بی‌رحم هستند، آنهایی که هرکاری که بخواهند، انجام می‌دهند. مرتکب قتل می‌شوند و دیگران را مصدوم می‌کنند. مردم این چیزها را ارزشمند می‌دانند.

افول اخلاقی وحشتناک انسان در سراسر دنیا درحال آشکار شدن است. افکار و عقاید مردم به‌طور شدیدی تغییر کرده است. امروزه، چیزهایی که زیبا هستند به اندازهٔ چیزهایی که زشت هستند مورد پسند نیستند؛ استقبال از چیزهای خوب به مراتب کمتر از چیزهای بد است؛ جذابیت چیزهای تمیز و مرتب کمتر از چیزهای شلخته و به‌هم‌ریخته است. نمونه‌ای مشخص را در نظر بگیرید. برای مثال، در گذشته خوانندگان حرفه‌ای می‌بایست تکنیک‌های خوانندگی و موسیقی را آموزش ببینند. درحالی که حالا، کسی که روی صحنه می‌رود چهره‌ای ترسناک دارد، با موهای بلند و بهم‌ریخته... «آخ‌خ‌خ!» و تا حد توان فریاد می‌کشد. و سپس با کمی تبلیغ و غلو تلویزیونی او یک ستاره می‌شود. اما صدایی که ایجاد می‌کند وحشتناک است. به‌واسطهٔ افول ارزش‌های

مردم، چیزهای زشت و بدمنظره زیبا دیده می‌شود و مردم به‌طور متعصبانه‌ای به‌دنبال چنین چیزهایی می‌روند. همین برای هنرهای زیبا نیز مصداق دارد. دم گریه را در جوهر فرو کنید و بگذارید اطراف بدود و یک اثر هنری نامیده می‌شود. و بعد آن چیزهای ابسترکشنیستی و امپرسیونیستی وجود دارد—آنها چه هستند؟ سابقاً این‌گونه بود که هر چه یک نقاشی زیباتر و چشم‌نوازتر بود، مردم بیشتر لذت می‌بردند. پس آن چیزها دقیقاً چه هستند؟ آن محصولی از «هنرمندان» است که در جستجوی آزاد کردن سرشت بشری‌شان هستند. سرشت بشری، در نبود یک نظام اخلاقی، نمایش بزرگی از سرشت اهریمنی به‌حساب می‌آید. آیا وقتی مردم در آن حالت هستند می‌تواند چیزهای زیبا پدید بیاید؟ افکار و عقاید مردم، به‌گونه‌ای که می‌گوییم، در حال منحرف شدن هستند.

آن هنرمندان در طلب چه چیزهای بودند؟ آنها درباره‌ی رهاسازی سرشت بشری صحبت می‌کردند—بدون داشتن هیچ قید و بازدارندگی و انجام هر کاری که خوشایند فرد است. بودیسم آموزش می‌دهد که بدون یک نظام اخلاقی، بدون ارزش‌های اخلاقی که ذهن انسان را مهار کند، آنچه مردم به‌نمایش می‌گذارند سرشت اهریمنی است. فقط به آثار هنری امروزی نگاهی بیندازید! مردم عادی نمی‌دانند پشت آنها چه چیزی قرار دارد. آن چیزها نمایش بزرگی از سرشت اهریمنی است.

برای مثال اسباب‌بازی‌هایی که در فروشگاه‌ها به فروش می‌رسند را در نظر بگیرید. در گذشته، مردم عروسک‌های زیبا را می‌خریدند. این روزها، هرچه چیزی زشت‌تر باشد، زودتر فروخته می‌شود. چیزهایی که اسکلت، دیو و حتی چیزهایی که شبیه مدفوع هستند به‌عنوان اسباب‌بازی به‌فروش می‌رسند—هرچه ظاهر آنها وحشتناک‌تر باشد سریع‌تر فروخته می‌شوند! آیا اینها بیانگر این نیست که افکار و عقاید مردم در حال تغییرند و بدتر می‌شوند؟

وقتی آنچه برای اجتماع روی داده را مورد بحث قرار می‌دهم، مردم بلافاصله آن را درک می‌کنند که نشان می‌دهد آن سرشت مادرزادی انسان تغییر نکرده است. اما بشریت به مرحله‌ی بسیار خطرناکی از سقوط رسیده است. وقتی کلاسی در غرب داشتم و درباره‌ی هم‌جنس‌بازی صحبت می‌کردم، گفتم: «این بی‌بندوباری‌های جنسی در غرب به حدی بد شده که تقریباً مانند رابطه‌ی جنسی با محارم است.» سپس کسی این موضوع را مطرح کرد که: «هم‌جنس‌بازی قانونی بوده و تحت حمایت دولت قرار دارد.» خوب و بد قرار نیست به‌وسیله‌ی تأیید فرد یا جمعی از افراد سنجیده شود. قضاوت بشری درباره‌ی خوب و بد کاملاً براساس افکار و عقاید خود افراد انجام می‌شود. مردم فکر می‌کنند: «به‌نظرم او خوب است...» یا «او نسبت به من خوب است، پس می‌گویم او خوب است.» یا او افکار و عقایدی را شکل داده و اگر برطبق افکار و عقایدش کسی خوب باشد، او می‌گوید که آن فرد خوب است. درخصوص گروه‌ها نیز این مصداق دارد. وقتی چیزی مطابق علایق گروه باشد و هدف خاصی را پیش ببرد، گروه می‌گوید که آن خوب است و با آن موافقت می‌کند. اما آن لزوماً به‌طور واقعی خوب نیست. حقیقت این جهان، فای بودا، تنها معیار بدون تغییری است که موجودات بشری و هر چیزی که وجود دارد را می‌سنجد—تنها معیاری که تعیین می‌کند چه چیزی خوب یا بد است. به آنها [شاگردان در غرب] گفتم: «صادقانه بگوییم، ممکن است حکومت‌تان آن را تأیید کند، اما خدای‌تان آن را تأیید نمی‌کند!» هر زمان که بشریت به این مرحله رسیده است، در واقع در خطری مهلک قرار داشته و خارج از کنترل بوده است. حالا که به این مرحله رسیده است، اگر پیش‌تر برود، بعداً چگونه خواهد شد؟! بودا شاکيامونی گفت که در طول دوره‌ی پایان دارما، تعداد زیادی از اهریمنان به‌صورت موجودات بشری بازپیدا می‌شوند و راهبانی در صومعه‌ها می‌شوند و به‌فای آسیب می‌رسانند. به‌ویژه، تایوان حالا بسیاری راهب و بودیست غیرروحانی معروف دارد که اهریمن هستند. آنها خود را به‌عنوان بنیان‌گذاران مذاهب مورد تمجید قرار می‌دهند، اما نمی‌توانند پی ببرند که اهریمن هستند. قبل از اینکه بازپیدا شوند و اینجا بیایند کل زندگی خود را طرح‌ریزی کردند و برطبق آسیبی که طرح‌ریزی کردند زندگی‌شان را می‌گذرانند. دنیای بشری وحشتناک است. بسیاری از به‌اصطلاح «استادان» معروف در هندوستان به‌تسخیر مارهای بزرگ بوآ درآمدند. در میان استادان چی‌گونگ در چین، تعداد بسیار زیادی به‌تسخیر روباه و راسو درآمد‌ه‌اند، گرچه مارها نیز هستند. دوره‌ی پایان دارما زمانه‌ی هرج‌ومرج و به‌هم‌ریختگی است. سردسته‌ی «آم‌شین‌ری‌کی‌یو» در ژاپن بازپیدا شده‌ی اهریمنی از جهنم است که به دنیای بشری آمد تا آشوب و به‌هم‌ریختگی ایجاد کند. موجودات بشری دقیقاً در میان تمام این مسائل قرار دارند و درحالی که اینجا در این دنیای بشری

هستند، فرصتی ندارند تا دربارهٔ این مسائل بیندیشند. آنها می‌توانند حس کنند که چیزی درخصوص این دنیا اشتباه است، اما نمی‌دانند که این چقدر بد است. وقتی به آنها اشاره می‌شود، مردم یکه‌می‌خورند.

از این رو تصمیم من برای اشاعهٔ فاء، صرفاً در نتیجهٔ یک انگیزهٔ ناگهانی نبوده است. و در این مسیر با انواع و اقسام مداخلات مواجه شده‌ام. وقتی چیزی خوب و پرهیزکارانه را آموزش می‌دهید، کسی دیگر می‌آید و چیزی پلید را موعظه می‌کند، و برخی در جامه‌ای مبدل تظاهر به خوب بودن می‌کنند و حتی مردم را به انجام کار خوب ترغیب می‌کنند. اما هدفشان رشد و افزایش خوبی نیست. بلکه انگیزه‌هایی دارند که نمی‌توانند نور روز را برتابند. جنبش چی‌گونگ با خوب بودن شروع شد، اما پس از گذشت مدتی بد شد. تشخیص پاکی یک قلمرو سخت است.

بشریت در طول آخرین کالیا

بسیاری از مذاهب راستین دنیا دیگر نمی‌توانند مردم را نجات دهند. به‌خاطر اینکه نسل‌های بعدی، متون تعدادی از این مذاهب اصلی و راستین را دستکاری کردند؛ افرادی که بعداً آموزه‌های آنها را به‌اشتباه فهمیدند و حالا به‌عنوان رشته‌ای برای مطالعه در نظر گرفته می‌شود. برای مثال، بودیسم به‌گونه‌ای مورد مطالعه قرار می‌گیرد که گویی یک فلسفه است و هر جنبه‌ای از آن را که علم نوین نمی‌تواند تشریح کند، به‌عنوان تصورات مردم باستان یا بازتابی از عقب‌ماندگی در نظر گرفته می‌شود. راهبان و روحانیون صرفاً متون را می‌خوانند، اما آنها به تزکیه توجهی نمی‌کنند. معابد و صومعه‌ها دنیای کوچکی از جامعه شده‌اند، به‌طوری که برای مقام و موقعیت ستیز و حقه‌بازی می‌کنند. برخی از راهبان حتی از وضعیت مصیبت‌بار بودیسم بهره می‌برند و از آن پول درمی‌آورند؛ وابستگی‌های‌شان آنقدر زیاد است که حتی قابل‌مقایسه با مردم عادی هم نیستند. بدین صورت، آنها خودشان را هم به‌سختی می‌توانند نجات دهند، چه رسد دیگران را! و بعد برخی راهبان مشهور بودیستی و روحانیون مشهور دائوئیستی هستند که با بی‌بندوباری کتاب‌هایی در زمینه تفسیر سوتراهای بودیستی و متون مقدس می‌نویسند و این کار را براساس درک شخصی و دانش اندک‌شان از سوتراها انجام می‌دهند. در کلمات موجودات روشن‌بین بزرگ معانی عمیقی نهفته است و می‌توانند بیانگر راهنمایی فای بودا در هر سطح و قلمرویی باشند که تزکیه‌کنندگان در نتیجه صعود بی‌وقفه‌شان، آن سطوح را پشت‌سر می‌گذارند. هر عملی که کلمات موجودات روشن‌بین بزرگ را تغییر دهد، به‌منزله آسیب رساندن به فاست.

آن تشریحات که مدعی هستند به مردم کمک می‌کنند تا سوتراها و متون مقدس را درک کنند، با معانی واقعی نهفته در کلمات بودا اختلاف فاحشی دارند. آنها دو چیز کاملاً متفاوت هستند. آن مقدار کمی که نویسندگان درک کردند چیزی بجز درک خودشان نیست، درکی که از درک مردم عادی فاصله کمی دارد و آنها چیزی از معانی نهفته در سطوح بالاتر را نمی‌دانند، چراکه تا آن ارتفاع تزکیه نکرده‌اند. اگر به سطح تاتاگاتا نرسیده باشند، چگونه می‌توانند معانی واقعی سطح بالاتر کلمات تاتاگاتا را بدانند؟ نوشته‌های‌شان فقط در نقش آسیب رساندن به فاعل می‌کند و نمی‌تواند مردم را نجات دهد. چنان کتاب‌هایی، که برای شهرت و منفعت نوشته می‌شوند، مردمی را که در روش‌های بودیستی تزکیه می‌کنند به قالب فکری نویسنده هدایت می‌کنند. برخی تا جایی می‌روند که از آن مذهب طرفداری می‌کنند تا دستورات و الزامات جامعه امروزی را برآورده سازند، که اساس و جوهر مذهب را تغییر می‌دهد. فای بودا تغییرناپذیر و حقیقت‌خدایی تباهی‌ناپذیر محکم است. وقتی مردم بجای اینکه کاری کنند تا انسان با پیروی از فای بودا صعود کند، سعی می‌کنند فای بودا را با روش‌های غیراخلاقی انسان تطبیق دهند، می‌توان تصور کرد گناه و کارمایی که برای خود بوجود می‌آورند چقدر عظیم است. آنهایی که کتاب‌هایی نوشته‌اند که از روی بی‌بندوباری سوتراهای بودیستی را تفسیر می‌کنند، به‌طور شدیدی با فای واقعی مداخله کرده‌اند و در واقع مدت‌هاست که محکوم به جهنم شده‌اند.

موجودات بشری زندگی پس از زندگی مقدار زیادی کارهای اشتباه انجام داده‌اند و مقدار عظیمی کارما جمع کرده‌اند. این عاملی است که در داشتن ایمان واقعی‌شان دخالت دارد. افرادی هستند که در زندگی قبلی تزکیه کردند اما به‌خوبی تزکیه نکردند و موفق نشدند. آنها نتوانستند وابستگی‌های گوناگون را رها کنند، اما برکت‌های خاصی را جمع کردند. وقتی بعدها به‌شکل موجودات بشری بازپیدا می‌شوند، به‌طور خاصی توانایی‌های «فوق‌طبیعی» دارند و با چشم سوم‌شان می‌توانند چیزهایی سطحی در سطحی پایین در بعدهای دیگر را ببینند. سپس با طلب بشری شهرت و منفعت تحریک شده و این یا آن گروه مذهبی را راه می‌اندازند. برای همه این‌گونه به نظر می‌رسند که به مردم آموزش می‌دهند خوب باشند، اما در عمق قلب‌شان به‌دنبال شهرت و منفعت و انگیزه‌های غیرقابل بیان هستند. موجودات روشن‌بین بزرگ بهشت (پادشاهی آسمانی) خود را دارند که می‌توانند مردم را به آنجا ببرند. اما این اشخاص مردم را به کجا نجات می‌دهند؟ همین برای استادان دروغین چی‌گونگ نیز مصداق دارد. برخی از آنها خواستند که بودا باشند و برخی فکر می‌کنند در زندگی قبلی بودا بودند. و بعد افرادی هستند که به‌تسخیر حیوان درآمدند و این استادان چی‌گونگ را مورد تمجید قرار می‌دهند و آنها را «چنین و چنان استاد بزرگ عصر» می‌نامند و مانند آن. این استادان

دروغین چی گونگ نیز بسیار از خودراضی می‌شوند، اما همهٔ اینها فقط خودفیبی است. همهٔ این چهره‌ها، اهریمنان بازپیداشده‌ای هستند که آمده‌اند تا برای این دنیا ویرانی به‌بار بیاورند.

شیطان، دنیای بشری را به یک آشفتگی مطلق تبدیل کرده است. قرن‌های زیادی است که مذاهب دروغین، فرقه‌ها و تعداد زیادی مذاهب تغییر داده شده در حال اشاعه بوده‌اند و تشخیص واقعی از دروغین مشکل است. گرچه مبنا و اصل آن روش‌های منحرف یا جادویی، اهریمنی هستند، اما هنوز افرادی هستند که به آنها باور دارند و رهبران‌شان را مورد تکریم قرار می‌دهند. آیا این به ما نمی‌گوید که ارزش‌های مردم از دست رفته است؟ و چرا مردم درگیر آن روش‌های اهریمنی می‌شوند؟ اکثر چنین افرادی به دنبال ابزاری برای آسیب‌رساندن به دیگران هستند، قصدشان این است که صدمه بزنند و به این فکر نمی‌کنند که در آینده چه اتفاقی برای‌شان می‌افتد. مذاهب واقعی و اصلی، درحالی که وارد دورهٔ پایان دارما شده‌اند، دیگر نمی‌توانند مردم را نجات دهند. انواع و اقسام اهریمنان در این دنیا فرود آمده‌اند، به فاسد می‌زنند و ویرانی به‌بار می‌آورند. موجودات بشری، دیگر قانون درونی ندارند که آنها را مهار کند و ضوابط اخلاقی نیز ندارند. درحالی که با انبوهی از اهریمنان تحریک شده‌اند، از هیچ شرارتی فروگذار نمی‌کنند. ارزش‌های و استانداردهای اخلاقی با حداکثر سرعت، در حال لغزیدن به پایین است. تفکر و مفاهیم انسان تغییر کرده‌اند. زیبا کمتر از زشت جذاب است؛ نیکی کمتر از شرارت رایج است؛ خوبی کمتر از پلیدی مطلوب است؛ تمیزی کم‌ارزش‌تر از زولیدگی است؛ چیزهای نو نسبت به چیزهای مستعمل کمتر موردپسند است؛ خوشبو کمتر از متعفن برتری دارد. مردان موهای بلند دارند درحالی که زنان موهای‌شان را کوتاه می‌کنند—این بازتابی از ازدیاد بین و کاهش یانگ است، وارونگی بین و یانگ، آثار هنری فاقد ضوابط اخلاقی هستند و در جستجوی این هستند که سرشت بشری را آزاد گذارند، نمایش بزرگی از [سرشت] اهریمنی را بوجود آورند. بعد آن چیزهای «امپرسیونیستی» و «ابسترکشنیستی» وجود دارند، با لکه‌انداختن‌های درهم‌وبرهم و نامرتب‌شان، که بوسیلهٔ مردم نوین و افکار و عقاید منحرف‌شان به‌عنوان هنر پذیرفته می‌شود. صرفاً یک توده آشغال را جایی خالی می‌کنند و آن می‌شود اثر یک مجسمه‌ساز مدرنیست «ممتاز». و درخصوص موسیقی، آن چیزهای «تکنو» و «راک اند رول» را می‌بینید، به‌طوری که مردم روی صحنهٔ سالن‌های درجه‌یک می‌روند و آن صدای گوش‌خراش را درمی‌آورند. با کمی تبلیغ و غلو رادیو و تلویزیون، خوانندگان کور یا معلول با صدایی گرفته و خشن و آنهایی که چهره‌ای مسمم‌کننده دارند، ستاره می‌شوند. و درخصوص اسباب‌بازی کودکان، هرچه زشت‌تر و شیطانی‌تر به‌نظر برسند، سریع‌تر فروخته می‌شوند.

بشریت، در این وضعیت ذهنی، فاقد افکار خوب و پرهیزکارانه است، به دنبال چیزهایی است که نسبت به گذشته خیلی متفاوت هستند. مردم برای شهرت و منفعت، به کشتن، آتش‌سوزی و پاپوش‌سازی متوسل می‌شوند. تنها چیزی که برای‌شان مهم است پول است، نه دوست یا خانواده. حالا روابط انسانی کاملاً برپایهٔ پول است. بنابراین می‌بینید که هر نوع کار خشونت‌آمیز و بی‌رحمانه‌ای برای پول انجام می‌شود. محصولات، اقلام تبلیغاتی و محصولات صوتی و تصویری که بی‌بندوباری جنسی را ترویج می‌دهند همه جا هستند. مردم به‌خاطر پول، بدون هیچ تردیدی به دیگران آسیب می‌رسانند و مواد مخدر تولید می‌کنند، قاچاق می‌کنند و می‌فروشند. آن معتادان بدبخت از هیچ کاری فروگذار نمی‌کنند، برای کسب پول، از دیگران دزدی، سرقت و کلاهبرداری می‌کنند تا آن مواد مخدر گران را بخرند. برنامه‌های تلویزیونی، روزنامه‌ها، مجلات و آثار ادبی مملو از مسائل جنسی بی‌قیدوبند هستند. مردم تا جایی می‌روند که در میان خانواده‌های نسل خود مرتکب رابطهٔ جنسی با محارم می‌شوند. رفتار هم‌جنس‌بازی مسمم‌کننده گویای یک وضعیت ذهنی کثیف و منحرفی است که فاقد عقل و منطق است. جرائم سازماندهی شده آنقدر لگام‌گسیخته هستند که هیچ جایی نیست که دست‌شان به آنجا نرسیده باشد، با این حال، آن خوشایند مذاق افراد جوانی است که جنبهٔ اهریمنی‌شان آنها را به‌پیش می‌راند و تشنهٔ خشونت هستند. سردسته‌های جنایت آماج تمجید شده‌اند و مردم برای‌شان ازدحام می‌کنند.

بسیاری از موجودات روشن‌بین بزرگ و پیش‌گویان گذشته پیش‌بینی کردند که بشریت در چنین زمانی فاجعهٔ سنگینی خواهد داشت که باید نگران آن باشد. بشریت امروزه حتی بدتر از چیزی است که آن پیش‌گویان پیش‌بینی کردند و افراد خوب حتی کمتر شده‌اند. به‌خاطر بسیاری از کارهای اشتباهی که مردم در طول زندگی‌های بسیارشان انجام دادند و کارمای عظیمی که

در نتیجه آن بوجود آوردند، لحظه‌ای که پای‌شان را از در بیرون می‌گذارند با سختی مواجه می‌شوند. اما پی نمی‌برند که حالا درحال بازپرداخت اشتباهاتی هستند که در زندگی‌های گذشته مرتکب شدند و درحال ازبین بردن آن کارما هستند. وقتی دیگران با آنها بدرفتاری می‌کنند، صبر و شکیبایی نشان نمی‌دهند. بلکه فکر می‌کنند: «با من بدرفتاری کردی، پس حتی بدتر از تو عمل می‌کنم. من با دیگران جنگ و دعوا نمی‌کنم مگر اینکه برانگیخته شوم، اما وقتی این‌طور شود، مطمئناً بدتر جواب‌شان را می‌دهم.» در نتیجه قبل از اینکه کارمای قبلی را بپردازند، کارمای جدیدی بوجود می‌آورند و این کارما تا حد وحشتناکی روی بدن‌شان انبار می‌شود! اخلاقیات بشری به سرعت به پایین می‌لغزد و در آستانه خطر هولناکی است. هر کسی، زندگی پس از زندگی، درواقع درحال اضافه کردن سوخت به آتش مرگ عظیم اخلاقیات بشری بوده است. هر بار که این دنیا با فاجعه مواجه شده است، زمانی بوده است که ارزش‌های اخلاقی بشر ازبین رفته است. این چیزی است که در دوره آخرین کالپا روی می‌دهد.

تزکیه حقیقی

میریدان تزکیه‌کننده حقیقی‌ام، آنچه به شما آموزش دادم فایبی است که با آن، فرد می‌تواند بوداشدن یا دائو را تزکیه کند. اما وقتی مسائلی که مردم عادی مهم در نظر می‌گیرند مطابق میل‌تان پیش نمی‌رود، از من گله و شکایت می‌کنید، به‌جای اینکه به‌خاطر ناتوانی‌تان در رها کردن وابستگی‌های بشری نگران باشید. آیا آن تزکیه است؟ رها کردن وابستگی‌های بشری آزمایشی حیاتی در مسیرتان به سمت موجودی واقعاً عالی شدن است. هر میریدی که تزکیه واقعی را انجام می‌دهد باید آن را بگذراند، چراکه آن خط‌فاصل بین تزکیه‌کننده و فرد عادی است.

حقیقت این است که، وقتی از چیزهایی که شهرت و آبرو، علایق دنیوی، یا احساسات‌تان را جریحه‌دار می‌کند، رنجور و آزرده می‌شوید، خود این مسئله نشان می‌دهد که وابستگی‌های بشری رها نشده‌اند. کلمات مرا به‌خاطر بسپارید: خود تزکیه دردناک نیست، بلکه مشکل کلیدی ناتوانی شما در رها کردن وابستگی‌های بشری است. فقط این‌گونه است که وقتی قرار است شهرت، علاقه شخصی و احساسات‌تان را رها کنید، دردتان می‌گیرد.

شما از دنیایی پاک و مقدس، از قلمرویی بی‌اندازه باشکوه، به اینجا سقوط کردید، زیرا در آن سطح وابستگی‌هایی را رشد دادید. اما پس از سقوط به دنیایی که در مقایسه بسیار آلوده است، به‌جای اینکه در تزکیه گام‌های‌تان را سریع‌تر کنید، به چیزهایی آلوده در این دنیای متعفن چسبیدید و از رها کردن امتناع می‌ورزید، و حتی به‌خاطر از دست‌دادن‌های ناچیز رنج و عذاب می‌کشید. آیا پی می‌برید که به‌خاطر نجات شما، زمانی بودا در میان مردم عادی برای صدقه‌گدایی می‌کرد؟ و امروز این در بزرگ را باز می‌کنم و این قانون بزرگ را آموزش می‌دهم تا شما را نجات دهم. هرگز تجارب دردناکی که از میان آنها گذشته‌ام را به‌عنوان سختی در نظر نگرفته‌ام. پس چه چیزی دارید که نمی‌توانید رها کنید؟ آیا می‌توانید آن چیزهایی را که نمی‌توانید رها کنید به دروازه‌های آسمان ببرید؟

هشیار و منطقی باشید

یکبار به برخی از شاگردان گفتم که حضور افکار بیش از حد شدید به معنی این است که کارمای فکری در حال عمل کردن است، اما حالا بسیاری از شاگردان همه افکار ناکافی شان را که در شرایط عادی بروز می کند به کارمای فکری نسبت می دهند. این درست نیست. اگر دیگر هیچ فکر بد خودتان را نداشته باشید، چه چیزی برای شما می ماند تا تزکیه کنید؟ اگر آن قدر پاک می بودید، آیا یک بودا نمی بودید؟ ما با یک درک اشتباه روبرو هستیم. فقط وقتی ذهن تان به طور شدیدی افکاری آلوده بیرون می فرستد، یا معلم، دافا، سایر افراد و غیره را لعن و نفرین می کند و شما نمی توانید آنها را از بین ببرید یا آنها را سرکوب کنید، آن کارمای فکری است. برخی کارمای فکری نیز هستند که ضعیف اند، اما از افکار یا ایده های عادی متفاوت هستند. باید این را به طور شفاف درک کنید.

بصیرت

دنیای بشری گل‌آلود و درهم‌وبرهم است؛ چشم ماهی با مروارید اشتباه گرفته می‌شود. تاتاگاتا باید در سکوت و بدون اطلاع به این دنیا فرود بیاید. همان‌طور که فا را اشاعه می‌دهد، در پی آن مطمئناً با روش‌های اهریمنی مورد مداخله قرار می‌گیرد. داثو و راه‌های اهریمنی به موازات هم گسترش می‌یابند، با همدیگر روی زمین وجود دارند. وقتی چیزهای حقیقی و دروغین با هم درآمیخته‌اند، بصیرت و روشن‌بینی عاملی کلیدی است. فردی عالی می‌تواند آنها را از هم تشخیص دهد. حقیقتاً افرادی از پیش مقدر شده وجود دارند که با توانایی تشخیص‌شان، یکی پس از دیگری می‌آیند، وارد راه می‌شوند و فا را کسب می‌کنند. آنها درحالی که راستین را از اهریمنی تشخیص می‌دهند، متون واقعی را بدست می‌آورند، بدن‌شان را سبکیار می‌کنند، خردشان را غنی می‌سازند، قلب‌شان را پر می‌کنند و سوار شده در کشتی فا، روان حرکت می‌کنند. چقدر شگفت‌انگیز! به‌طور کوشا، بدون اینکه از هیچ تلاشی فروگذار کنند، مستقیم به سمت کمال پیشرفت می‌کنند.

آنهایی که در این دنیا گم شدند، بصیرت و روشن‌بینی برای‌شان سخت است، برای پول زندگی می‌کنند و برای قدرت می‌میرند، برای منفعتی ناچیز خوشحال یا نگران می‌شوند؛ به‌طور سرسختانه‌ای جنگ و دعوا و رقابت می‌کنند، در سراسر زندگی‌شان کارما بوجود می‌آورند. وقتی چنین فردی این فا را می‌شنود، مطمئناً می‌خندد، درحالی که کلمه «بی‌معنی» از زبانش جاری می‌شود؛ مطمئناً ذهنش به‌سختی می‌تواند آن را درک کند یا به آن باور بیاورد. این شخصی حقیر است؛ نجاتش سخت است. کارمایش آنقدر زیاد است که بدنش را احاطه کرده است، خردش را مهروموم کرده و سرشت اصلی‌اش از دست رفته است.

چرا شخص چیزی نمی‌بیند

«آنچه دیده می‌شود را می‌توان باور کرد؛ آنچه دیده نمی‌شود را نمی‌توان باور کرد.» این نگرش یک انسان حقیر است. انسان در توهم گم شده و کارمای زیادی بوجود می‌آورد. با سرشت مادرزادی‌اش که گم شده، چگونه می‌تواند [چیزهای نامرئی] را ببیند؟ بصیرت و روشن‌بینی ابتدا می‌آید، دیدن در پی آن می‌آید. ذهن را تزکیه کنید و کارما را بزدايید، و سپس، وقتی سرشت مادرزادی‌تان پدیدار شد، می‌توانید ببینید. اما، انسانی عالی، خواه ببیند یا نبیند، می‌تواند صرفاً با تکیه بر بصیرت، به کمال نائل شود. درمیان مردم، برخی می‌بینند درحالی که برخی نمی‌بینند، سطح فرد و کیفیت معنوی، تعیین‌کننده این است. تزکیه‌کنندگان به‌واسطه اشتیاق‌شان برای دیدن، که به‌عنوان یک وابستگی به حساب می‌آید، اغلب نمی‌بینند؛ درنتیجه، بدون ازبین‌بردن آن، نمی‌توانند ببینند. اغلب این به‌واسطه کارما یا موقعیتی نامناسب است، یا به‌خاطر روش تزکیه است؛ دلایل متعددی دارد و فرد به فرد متفاوت است. حتی درحالی که کسی می‌تواند ببیند، ممکن است نتواند به‌طور واضح ببیند. و فقط آنگاه و با بینایی ناواضح است که فرد می‌تواند به دائو بصیرت پیدا کند. اگر آنچه دیده می‌شود به‌وضوحی این باشد که گویی فرد در صحنه حضور دارد و هیچ ابهامی وجود ندارد، آنگاه این فرد به‌مرحله بازشدن گونگ رسیده است. او دیگر نمی‌تواند بیشتر تزکیه کند، چراکه چیزی باقی نمانده که به آن بصیرت یابد.

مطالعه فا

وقتی افراد تحصیل کرده دافا را یاد می‌گیرند باید به یک مشکل بارز توجه کنند: مطالعه دافا به روشی که مردم عادی ایدئولوژی‌های سیاسی را مطالعه می‌کنند، مانند مطالعه به‌شکلی که نقل قول‌های مربوطه از افراد برجسته را انتخاب می‌کنند تا رفتار خود را مورد ارزیابی قرار دهند. این مانع رشد یک تزکیه‌کننده می‌شود. همچنین افرادی هستند که وقتی می‌شنوند دافا معانی نهفته ژرف و محتوای سطح‌بالایی دارد که می‌تواند تزکیه در سطوح مختلف را راهنمایی کند، سعی می‌کنند تک‌تک کلمات را مورد کندوکاو قرار دهند، اما در انتها چیزی نمی‌یابند. این عادات که از طریق مطالعات طولانی آموزه‌های سیاسی شکل گرفته عاملی است که روی تزکیه شما اثر می‌گذارد، چراکه باعث برداشت اشتباه از فا می‌شود.

وقتی فا را مطالعه می‌کنید، نباید به دنبال قسمت‌هایی بگردید که به‌طور مشخصی به موضوعات خاصی ارتباط دارند. درواقع این نیز شکل دیگری از وابستگی است (به‌استثنای مشکلات فوری که راه‌حلی نیاز دارند). تنها راه به‌خوبی مطالعه کردن فا این است که بدون هیچ هدف خاصی مطالعه کنید. با هر بار مطالعه کامل جوآن فالون، تا وقتی که بینشی به‌دست آورده باشید، رشد کرده‌اید. حتی اگر پس از خواندن آن فقط به یک بینش جدید برسید، واقعاً رشد کرده‌اید.

در تزکیه، رشد به‌سوی بالا چیزی است که درواقع ذره‌ذره حاصل می‌شود و برای شما نامعلوم است. به‌خاطر بسپارید: آنچه کسب می‌کنید باید به‌طور طبیعی بیاید، بدون اینکه درطلب آن باشید.

چگونگی ارائه دستپاری

در مناطق مختلف تعداد زيادی از دستپاران هستند که درک پیشرفته‌ای از دافا دارند و قادرند نمونه خوبی باشند و محل‌های تمرین ما را به خوبی اداره کنند. اما برخی دستپاران نیز هستند که خیلی خوب عمل نکرده‌اند و این مسئله عمدتاً در چگونگی پرداختن به کارشان متجلی می‌شود. اگر به منظور اینکه کارهای‌شان راحت‌تر انجام شود و شاگردان از آنها اطاعت کنند، از طریق دستور دادن به انجام امور محل‌های تمرین بپردازند، این یک مشکل است. مطالعه فاعلی داوطلبانه است. اگر فردی که مطالعه می‌کند از اعماق قلبش نخواهد که آن‌گونه عمل کند، آنگاه هیچ مشکل یا موضوعی حل و فصل نمی‌شود و مطمئناً تضادهایی بروز می‌کند. اگر این رویکرد تغییر نکند، باعث می‌شود این تضادها تشدید شوند و شدیداً روی مطالعه فای افراد تأثیر می‌گذارد.

بدتر اینکه، برخی از دستپاران اغلب برای اینکه تمرین‌کنندگان به آنها باور بیاورند و از آنها اطاعت کنند، شایعات یا مطالب هیجان‌انگیزی پخش می‌کنند تا جایگاه خود را بالاتر ببرند، یا با کاری غیرمعمول خودشان را متمایز کنند. هیچ یک از این کارها مجاز نیست. دستپاران ما به‌طور داوطلبانه به دیگران خدمت می‌کنند و استاد نیستند. آنها نباید چنین وابستگی‌هایی را داشته باشند.

پس چگونه باید کار دستپاری را به خوبی انجام دهیم؟ اول، باید خود را یکی از شاگردان در نظر بگیرید و فکر نکنید که بالاتر از آنها هستید. اگر کاری هست که نمی‌دانید چگونه انجام دهید، متواضعانه آن را با دیگران در میان گذارید. و اگر کاری را به درستی اداره نکردید، صادقانه به شاگردان بگویید: «من نیز مانند شما یک تزکیه‌کننده‌ام و اشتباه نکردن در انجام این کار سخت است. من این کار را به درستی اداره نکردم. حالا بیایید آن را به درستی انجام دهیم.» اگر صادقانه خواهان این باشید که همه با هم کار کنند تا آن کار را به خوبی انجام دهند، فکر می‌کنید چگونه پیش می‌رود؟ هیچ کسی نمی‌گوید که شما خوب نیستید. بلکه برعکس، افراد فکر می‌کنند که فاعلی را به خوبی یاد گرفتید و بزرگوار هستید. دافا اینجا همراه ما است و همگی شما در حال مطالعه آن هستید. تک‌تک کارهای دستپار، خوب یا بد، براساس این دافا سنجیده می‌شود و می‌تواند تشخیص داده شود. وقتی به دنبال این باشید که خودتان را مطرح کنید، شاگردان فکر می‌کنند که مشکلی در شین‌شینگ‌تان وجود دارد. فقط با فروتنی می‌توانید مسائل را به خوبی اداره کنید. شأن و مرتبه فرد با خوب مطالعه کردن فاعلی بنیان گذاشته می‌شود. آیا یک تزکیه‌کننده می‌تواند بدون اشکال باشد؟

«خالی بودن» چیست؟

«خالی بودن» چیست؟ نبود هیچ وابستگی، خالی بودن واقعی است، به این معنی نیست که خالی از ماده بود. اما بودیسم ذن وجود دارد که دارمایش منقضی شده و چیزی برای انتقال باقی نمانده است. در این دوره پایان دارمای پر هرج و مرج، هنوز شاگردانی دارد که به طور سرسختانه‌ای به آموزه آن مبنی بر خالی بودن چسبیده‌اند و نامعقول و غیرمنطقی رفتار می‌کنند، گویی اساس فلسفه آن را درک کرده‌اند. اما خود بنیانگذار آن، بودی دارما، زمانی گفت که دارمایش فقط تا شش نسل می‌تواند مؤثر باشد و پس از آن چیزی برای انتقال وجود نخواهد داشت. چرا این درک نمی‌شود؟ اگر گفته شود که همه چیز خالی است، هیچ فایی وجود ندارد، هیچ بودایی وجود ندارد، هیچ ظاهری، هیچ خودی، و هیچ چیزی وجود ندارد، پس بودی دارما چه بود؟ اگر هیچ فایی وجود ندارد، پس آموزه خالی بودن ذن چیست؟ اگر هیچ بودا و ظاهری وجود ندارد، پس شاکيامونی که بود؟ اگر هیچ نامی ندارید، هیچ ظاهری، هیچ خودی، هیچ وجودی ندارید و همه «خالی» است، پس برای چه می‌خورید و می‌آشامید؟ چرا لباس می‌پوشید؟ اگر چشمان تان درآورده می‌شد چه؟ اما نگاه کنید چقدر به احساسات و امیال بشری وابسته هستید. وقتی یک تاتاگاتا درباره «خالی بودن» صحبت می‌کند، به نبود کامل وابستگی‌های بشری اشاره می‌کند؛ «رها از ناپاکی» معنی واقعی «خالی بودن» است. کیهان وجودش، شکل‌گیری‌اش و تداومش ذاتاً براساس ماده است. چگونه می‌تواند «خالی» باشد؟ فایی که کسی پایین‌تر از تاتاگاتا آن را آموزش داده محکوم به عمری کوتاه است، و این آموزه‌ها مطمئناً زایل می‌شوند. فای یک آرهات فای بودا نیست. به این آگاه شوید! به این آگاه شوید!

ثابت قدم باشید

وقتی استاد حضور دارد سرشار از اعتماد هستید. وقتی استاد حضور ندارد، علاقه‌ای به تزکیه ندارید، گویی برای استاد تزکیه می‌کنید و آن را از روی هوس برگزیدید. این یک نقطه ضعف مهم انسان عادی است. شاکيامونی، عیسی، لائو‌زی و کنفوسیوس دوهزار سال است که رفته‌اند، اما مریدان‌شان هرگز احساس نکردند که در غیاب استادشان نمی‌توانند تزکیه کنند. تزکیه کاری است که خودتان انجام می‌دهید و هیچ‌کسی نمی‌تواند آن را به‌نمایندگی از طرف شما انجام دهد. یک استاد فقط می‌تواند، حداقل در ظاهر، اصول فا را به شما بگوید. به‌عهدۀ شماست که ذهن‌تان را تزکیه کنید و قیود امیال را قطع کنید، روشنایی خرد را کسب کنید و تمامی شک‌ها را از بین ببرید. اگر از روی یک تحریک این مسیر را برگزینید، مطمئناً قلب‌تان پایدار نخواهد بود و وقتی در این دنیای مادی زندگی می‌کنید قطعاً بنیان‌ها را فراموش می‌کنید. اگر نتوانید به‌طور استوار به ایمان خود تکیه کنید، در این زندگی چیزی کسب نخواهید کرد. چه کسی می‌داند چه وقت فرصت تقدیری دیگری خواهد آمد. بسیار سخت می‌آید!

آموزه‌های بودیسم کوچکترین و ضعیف‌ترین قسمت از فای بودا هستند

موجودات ذی‌شعور! از بودیسم برای ارزیابی این فای عظیم جن‌شن‌رن استفاده نکنید، چراکه صرفاً نمی‌توان این کار را انجام داد. این کار انجام می‌شود فقط به‌خاطر اینکه مردم عادت دارند سوتراهای بودیسم را «فا» بنامند. در واقع بدن کیهانی آنقدر عظیم است که فراتر از دانش یک بودا از این جهان است. تئوری تای‌جی دائوئیستی نیز چیزی بجز درکی از این جهان در سطحی کوچک‌تر نیست. در سطح انسان عادی هیچ فای حقیقی وجود ندارد؛ بلکه صرفاً پدیده‌های محدود کمی از حاشیه این جهان وجود دارد که مردم با آنها می‌توانند تزییه کنند. از آنجاکه مردم عادی در پایین‌ترین سطح انسان قرار دارند، اجازه ندارند فای بودای حقیقی را بدانند. اما مردم شنیده‌اند که فرزندانگن گفته‌اند: «ادای احترام به بودا می‌تواند بذره‌های کارمایی فرصت برای تزییه را بکارد،» «ذکرهایی که تزییه‌کنندگان می‌خوانند می‌تواند حفاظت موجودات بالاتر را جلب کند،» «رعایت قواعد صومعه‌ای می‌تواند شما را قادر کند که به استاندارد یک تزییه‌کننده برسید.» در طول تاریخ، مردم همیشه به‌دنبال این بوده و بحث کرده‌اند که آیا کلمات موجود روشن‌بین ذاتاً به‌منزله فای بودا است یا خیر. آنچه یک تاتاگاتا می‌گوید یک تجلی سرشت بودایی است و می‌تواند یک تجلی فای نامیده شود. اما آن فای حقیقی جهان نیست، چراکه در گذشته مردم شدیداً از دانستن تجلی حقیقی فای بودا ممنوع شده بودند. آنچه فای بودا هست، چیزی بود که فقط کسی که تا سطح بالایی تزییه کرده بود می‌توانست به آن بصیرت یابد؛ در نتیجه، حتی کمتر این‌گونه بود که موجودات بشری اجازه داشتند جوهر تزییه را بدانند. فالون دافا برای اولین بار در تمام اعصار، ویژگی خاص این جهان—فای بودا—را برای موجودات بشری برملا کرده است. معادل این است که به انسان نردبانی به‌سوی آسمان هدیه داد. از این منظر، چگونه می‌توانید این فای عظیم جهان را با چیزهایی از بودیسم گذشته ارزیابی کنید؟

«خرد» چیست؟

مردم فکر می‌کنند افراد مشهور، دانشمندان و افرادی که در زمینه‌های خاصی مهارت دارند عالی هستند. در حقیقت، آنها بی‌اهمیت هستند چراکه مردم عادی هستند. دانش آنها چیزی بجز محتوای جزئی کوچکی از علم نوینی نیست که اجتماع بشری به آن آگاه شده، و همه‌اش همین است. در این جهان پهناور، با نگاه از ماکروسکوپی‌ترین سطح تا میکروسکوپی‌ترین سطح، اجتماع بشری دقیقاً در مرکزی‌ترین بخش قرار گرفته، در خارجی‌ترین لایه و در سطحی‌ترین قسمت. و موجوداتی که اینجا هستند پایین‌ترین شکل هستی هستند، بنابراین دانش آنها از ماده و معنویات، پراکنده و سطحی و رقت‌انگیز است. حتی اگر کسی به تمام دانش بشریت تسلط پیدا می‌کرد، باز هم یک انسان عادی می‌بود.

منتظر بازنشسته شدن و سپس تزکیه کردن

درصد خاصی از شاگردان هستند که کیفیت مادرزادی خوبی دارند و در سخنرانی‌های من شرکت کردند اما به‌خاطر اینکه با شغل‌شان مشغول هستند، تمرین کردن را متوقف کرده‌اند. چقدر تأسفبار است! اگر افراد عادی متوسطی بودند، چیز بیشتری نمی‌گفتم و به‌همین بسنده می‌کردم. اما این‌ها افرادی با عهد و پیمان هستند. اخلاقیات بشری هر روز که می‌گذرد بیشتر سقوط می‌کند و مردم عادی همراه این موج می‌روند. همان‌طور که بیشتر از داتو دور می‌شوند، برگشت از طریق تزکیه برای آنها به‌طور فزاینده‌ای سخت‌تر می‌شود. درواقع تزکیه موضوعی از تزکیه ذهن است و موقعیت‌های پیچیده محل کار، به‌ویژه، دقیقاً فرصت خوبی برای رشد شین‌شینگ‌تان فراهم می‌آورد. وقتی بازنشسته شوید، آیا این موقعیت ایده‌آل برای تزکیه را از دست نخواهید داد؟ اگر هیچ ناسازگاری و مشکلی وجود نداشته باشد، چه چیزی خواهد بود که با آن تزکیه کنید؟ چگونه رشد خواهید کرد؟ عمر یک شخص محدود است، بنابراین درحالی که ممکن است اغلب طرح‌های خوبی داشته باشید، آیا واقعاً می‌دانید که در آینده زمانی کافی [برای اینکه تزکیه کنید] باقی خواهد بود؟ تزکیه بازبچه نیست، بلکه جدی‌تر از هر چیزی در این دنیای بشری است؛ آن نمی‌تواند چیزی بدیهی و همیشه‌دردسترس در نظر گرفته شود. وقتی این فرصت را از دست بدهید، چه کسی می‌داند در چرخه بازپیدایی چه وقت دوباره یک بدن بشری را بدست می‌آورید. فرصت یک بار در را می‌زند. وقتی توهم رؤیاگونه‌ای که به آن چسبیده‌اید از بین برود، پی خواهید برد که چه چیزی از دست داده‌اید.